

کمالیزم؛ عناصر بحران در نگرش سیاست خارجی ترکیه

سید جواد طاهایی

مقدمه

چنانچه ایستارسیاست خارجی برخی کشورها، مانند عراق، اسرائیل یا یوگسلاوی کنونی، به دقت ترسیم شود، خصایل آرمان پردازانه و تاریخ گرایانه آنها به وضوح نمایان خواهد شد. روشن است که دولت های تازه تأسیس نمی خواهند و انمود کنند که عمر اندکی دارند. آنها با توسل به گذشته های بازسازی شده ای از فرهنگ و تولیدات هنری و فکری مایلند در سطح جهانی کسب شناسایی کنند؛ شناسایی مهم تراز آنی که می توانند به شیوه های حقوقی و دیپلماتیک به دست آورند. سخن مشهور برتراند راسل که ایده آلیزم زاده رنج و امید است، از این جهت مصداق می یابد که ایده آلیزم های برخی

دولت های جوان، رنج های گذشته یک اجتماع را انعکاس داده و امیدهای آینده آن را نمایش می دهند.

با وجود این، چنین می نماید که در نگرش سیاست خارجی دولت کمالیستی ترکیه، به رغم زمینه های کهن قومیت ترکی، احیای تفکر تورانی و تأکیدات نژادی و زبانی، ایده آلیزم تاریخی کمتری جاری است؛ به جای آن، آنچه که بیشتر به نظر می رسد این است که این نگرش، که بیشتر به وسیله تاریخ معاصر این کشور ساخته شده و تحت تأثیر تحولات این دوره شکل گرفته، عموماً از فحوای غربی شدن برخوردار است. کمالیزم نیز در مقام دکترینی برای یک ناسیونالیزم رسمی، در سطح وسیعی حاوی همین گرایش

برای غربی شدن است؛ مهم تر آن که این دکترین، تاریخ واقعی کوشش‌ها برای غربی شدن رانیز توضیح می‌دهد.

با این حال اشتباه است اگر تصور کنیم کمالیزم و تاریخ ترکیه فقط اشتیاق به غربی شدن را می‌نمایاند. کمالیزم به نحو متناقضی، همچنین حاوی گرایش نژادپرستانه‌ای در درون خود نیز هست که گرچه کمتر اعلانی است و موضوع استنادات رسمی قرار نمی‌گیرد، با این حال به سان روحی سوق‌دهنده عمل می‌کند. دوگانگی‌ها در سطوح دیگری هم وجود دارند و مجموعاً بر شدت خود می‌افزایند. به عبارت دیگر، منطق‌های مختلف اقدام و وجهه نظرهای متعارض در نخبگان سیاسی ترک که در طول زمان به طور مستقل خود را تقویت کرده‌اند، راقم گونه‌ای بحران دولت مدرن در ترکیه شده‌اند. هدف آن است که نشان داده شود این بحران، عمدتاً ناشی از تعارض غرب‌گرایی لیبرالی و ناسیونالیزم نژادی در سطوح نظری و عملی است که به انحای متفاوتی در رفتارهای داخلی و خارجی ترکیه مدرن تبلور یافته است. جالب است که اگر اصطلاح «لاییزم» را کالبد شکافی نماییم، حاوی همین دو معنای متعارض است. در مطالعه حاضر با این مفروضه که معضل تعارض ایدئولوژیکی اگر مرتفع نشود، می‌تواند به سطح نگرش سیاست خارجی انتقال بیابد، این فرضیه تقویت می‌گردد که تناقض دکترینی میان ناسیونالیزم نژادی ترک و تعهد به ارزش‌های سیاسی لیبرالی دلیل اصلی بحران در نگرش

سیاست خارجی ترکیه است. این مطالعه از سه بخش اصلی تشکیل می‌شود، در ابتدا به بررسی اصول کمالیستی به عنوان بیان دکترینی تجربه دولت‌سازی مدرن در ترکیه می‌پردازیم، سپس به صورت بندی تحلیلی مراحل تکمیل دولت مدرن در ترکیه از نظرگاه تعاملات میان گرایش‌های ایدئولوژیک و تحولات سیاست خارجی متناظر با آن توجه می‌کنیم و طی آن نحوه ارتباط این تحولات در سیاست خارجی با پذیرش‌های آیینی اولیه، یعنی کمالیزم را بررسی می‌کنیم. در انتها، با توجه به دو عنصر ناسیونالیزم نژادی و غرب‌گرایی، بحران در نگرش سیاست خارجی ترکیه تبیین می‌شود.

۱- کمالیزم و اصول آن

درک نگرش کلی سیاست خارجی ترکیه از این رو موضوع نسبتاً آسانی است که اصول فکری سازنده آن، چنان‌که خواهیم دید، به صورت مدون، غیر پیچیده و روشن و کاملاً ناظر بر واقعیت در دسترس قرار دارد. آن اصول در بیانی دیگر، همانا ناسیونالیزم کمالیستی است که اشراف بر آن، محقق را در درک بنیان‌های سیاست خارجی ترکیه یاری خواهد کرد.

ناسیونالیزم کمال پاشا انعکاسی از شرایطی جدی در تاریخ جدید ترکیه بود. از آنجا که نبرد رهایی بخش ترکان جوان، ناسیونالیزم را به ایده مورد اجماع جامعه ترکیه بدل کرده بود، تسلط چشم انداز ایدئولوژیکی ناسیونالیزم در دوران

بعد از استقلال ترکیه، باعث اختلافات و ستیزه‌گری‌ها نشد. گروه‌های مذهبی، لاییک و ناسیونالیست، بی‌توجه به تفاوت‌های ایدئولوژیکی، از آرمان‌های کلی ناسیونالیستی دفاع می‌کردند. جالب آن که در این وضعیت، رژیم جمهوری یک‌الگوی پدرسالارانه را در امر حکومتداری برگزید که با این حال در آن تفکر غربی کاملاً مسلط بود و هیچ‌گونه چالش ایدئولوژیکی از سوی دیدگاه‌های مختلف نیز صورت نگرفت. حسب یک گزارش، تسلط اندیشه غربی یا پوزیتیویزم اروپایی به‌ویژه در مرحله ابتدایی ابتدای جمهوری، آن قدر قوی و همه‌جانبه بود که فرد به سختی می‌توانست آن را وضعیت فکری خاصی تلقی کند. این وضعیت دستکم تا آغاز دهه ۱۹۵۰ میلادی مهر تأثیر خود را بر تحولات ترکیه نهاد.

فرمول‌های نظری کمالیستی عملاً در میانه دهه ۳۰ میلادی تکامل یافت و به دنبال آن یک چارچوبه رسمی ایدئولوژیکی در قالب «شش اصل بنیادین جمهوری ترکیه» (Six Fundamental Principles of the Turkish Republic) در کنگره سال ۱۹۳۶ حزب جمهوری خواه مردمی (PRP) پذیرفته شد. شش اصل کمالیزم که در قانون اساسی سال ۱۹۳۷ نیز وارد شد، به قرار ذیل است:

الف- ناسیونالیزم: ناسیونالیزم ترکیه احساس قومی عمیقی با جهت‌گیری خاص خود بود و در عصر جمهوری به‌عنوان آرمانی مقدس و عالی ارتقا یافت. ناسیونالیزم ترک در کمالیزم، در اصل آرمانی است که بر ویژگی خاص ترکی، وحدت ملت ترکیه و استحکام سازمان ملی آن (دولت ترکی)^(۴) تأکید دارد. اما این گرایش‌های کمابیش دکترونی هنگامی که با عملکردهای سازمان دولت (یا حکومت) در ترکیب قرار گرفت، به مطلق‌گرایی سیاسی و فرهنگی در همه حوزه‌های جامعه منتهی شد و براین اساس، همه مسایل بر اساس تعصب بارز ملی نگرینسته می‌شدند.

دولت جوان ترکیه در عین حال خودش هم، دولتی ایدئولوژیک بود، یعنی ایدئولوژی خاصی را نمایش می‌داد، آن را تبلیغ می‌کرد و در نهادها و مؤسسات مختلف به‌کار می‌گرفت. گرایش‌های ایدئولوژیک دولت که درباره آن بیشتر خواهیم دانست، از طریق حزب واحد ارائه می‌شد. ایدئولوژی جمهوری ترکیه یا احساس پر قدرت ناسیونالیستی آن به نحو مبهمی کمالیزم یا آتاتورکیزم نامیده شده است. لازم به ذکر است که آتاتورک فردی ایدئولوگ نبود، ضمن آن که کاملاً هم‌عاری از چشم اندازه‌های ایدئولوژیک نبود. او برای ساختن دولتی جدید لزوم استفاده از جاذبه‌های ایدئولوژیک را تشخیص داد و از

نمی‌توان انکار کرد که این مسئله باعث تأثیر مثبتی بر روی همبستگی اجتماعی و اجماع سیاسی در داخل مرزهای ملی شد. در هر حال

ناسیونالیزم وجه متفاوتی از سنت پیشین اسلام‌گرایی بین‌المللی در دولت عثمانی بود. به‌رغم این‌که ناسیونالیزم ترک در سطح وسیع، الگویی از اجماع را در جمهوری ترکیه نشان می‌داد، در عین حال، محافظه‌کاران سنت‌گرا از آن به‌عنوان سپر حفاظتی در برابر ایده‌های غیرارتدوکس و جدید استفاده می‌کردند^(۵)، مدرنیست‌ها می‌کوشیدند تأثیر گرایش‌های ارتدوکس و اصول‌گرا را از طریق ایجاد فرهنگی ملی و احراز فهمی جهانی انکار کنند و از سوی دیگر، روشنفکران سوسیالیست نیز برای ناسیونالیزم در این دوره جهت‌گیری سوسیالیستی - جهانی قائل می‌شدند. ناسیونالیزم با تأکید بر ملیت ترک چنان‌که خواهیم دید، اصل‌الاصول کمالیزم است به نحوی که می‌توان اندیشید غرب‌گرایی دکترونی با همه اهمیت خود فقط ابزاری برای ارتقای آن است.

ب - سکولاریزم: این اصطلاح در ترکیه اصولاً اشاره به جدایی دین از سیاست، دولت و زندگی اجتماعی دارد.^(۶) ویژگی متکثر این اصطلاح، گویای خلق دولت و فردیتی مدرن به کلی مجزا از ویژگی‌های دینی است. هدف اصلی این شیوه از سکولاریزم پروردن یک وجدان غیرمذهبی برای جایگزینی مفاهیم سنتی و فاداری همچون اسلام و عثمان‌گرایی بود. به عقیده «لویس» سکولاریزم کمالیستی در پی تخریب اسلام نبود، بلکه متزلزل کردن و از ثبات انداختن آن را با هدف پایان دادن به قدرت مذهب و هواداران آن در عرصه‌های اقتصاد، فرهنگ و سیاست و

محدود کردن آن به اعتقادات و پرستش را تعقیب می‌کرد^(۷). بنابراین، رویکرد کمالیستی به سکولاریزم عمیقاً متفاوت از رهیافت‌های محدودتر تنظیمات و مشروطیت در مراحل انتهایی دولت عثمانی بود. به علاوه تأکیدات مستمر بر عقلانیت دین منتج به اعتقاداتی شد که به نحو مضحکی فقط شباهت به اعتقادات مذهبی داشتند. با برچیده شدن خلافت، اسلام در ترکیه بدان سو رفت که از زمینه‌های کهن و نهادینه فرهنگی خود منتزع شود و به صورت عقایدی انتراعی درآید و برای این مساعد شود که یک دین عقلانی از آن به ظهور در رسد. در هر حال این تصور از یک دین عقلانی، تا اندازه‌ای امری خیالی باقی ماند و دلیل آن به روشنی، تداوم نقش بسیار قدرتمندانه مذهب در جامعه ترک بود.

سکولاریزم کمال ضد دین نبود، بلکه چنین معنایی را لایسیزم می‌رساند که بر غیر سیاسی کردن کامل دین مؤکد است. لایسیزم رهیافتی عقلانی را مشخص می‌کرد که طی آن تأکید بر خرد، تادین، گذاشته می‌شد و اولویت فلسفی و سیاسی اولی برداشت می‌شد. اما سکولاریزم بر طبق اصول کمالیستی کوششی بود برای ارتقای یک عقلانیت بشری و اسلامیتی تنویر یافته^(۸). بنابراین در چارچوبه سکولاریستی کمالیزم، گمان می‌رفت که «فرد معتقد شرایط ایده‌آلی برای اظهار عقاید مذهبی خود می‌یابد»^(۹)

بنابه گزارش دانشکده دولتی الهیات در سال ۱۹۲۸ در ترکیه دین یک نهاد اجتماعی زنده است که باید به نیازهای زندگی جمعی در سطح

وسعی پاسخ گوید و برای این کار باید گام به گام با تغییرات سیاسی و اجتماعی و توسعه همراهی نماید.^(۱۰) در اصل سکولاریزم، حاوی هدف سکولاریزه شدن جامعه و فرهنگ ترکیه بود. در حالی که همگان این هدف را احراز شده تلقی می کردند، بعدها در دهه نود آشکار شد که سیاست ترکیه از این هدف همچنان فاصله فراوانی دارد.

ج - دولت گرایی (استاتیزم): دولت گرایی در کمالیزم به نظامی ارجاع دارد که در آن دولت فعالانه برای منافع اقتصادی حیاتی و عمومی مردم مشارکت می کند - حتی اگر کار و فعالیت خصوصی را ایده ای اساسی تلقی کند - تا در کوتاه ترین زمان ممکن برای ملت و کشور سعادت مندی پدید آید. هدف از استاتیزم توسعه بخشیدن یک اقتصاد ملی به وسیله آزادسازی آن از قید وابستگی خارجی و تقویت بنگاه های محلی تحت نظارت دولت بود.^(۱۱) اصل دولت گرایی ابتدا به عنوان پاسخی بومی به مسئله توسعه اقتصادی مطرح شد. اگر چه کمالیست ها تحت تأثیر تجربه سیاست سوسیالیستی بودند و از مدل شوروی و اقتصاد تحت کنترل دولت الهام می گرفتند، با این حال اجازه ندادند که سوسیالیزم یا کمونیزم به عنوان یک نیروی اجتماعی و سیاسی در ترکیه سربر آورد. بدین ترتیب می توان گفت که استاتیزم کمال رابطه ضروری با سوسیالیزم ندارد. در واقع، دولت گرایی کمالیستی کارکرد بنگاه های خصوصی را مجاز شناخت و تابع این فرض بود که «کاپیتالیزم

دولتی گام زدن در مسیر صنعتی شدن را در ترکیه تسریع خواهد کرد.»^(۱۲) در این فضای دولت گرایانه به نظرمی رسید که بورژوازی حاکم به بورژوازی صنعتی از طریق حمایت های رسمی و مالی کمک خواهد کرد که این گونه نیز بود؛ اما تقدیر «دولت گرایی» در دهه های بعدی این بود که هر زمان بیشتر به نفع گرایش بازار و سرمایه های خصوصی عقب نشینی نماید.

د - مردم گرایی (پوپولیزم): از نظر آتاتورک مردم گرایی اصلی اجتماعی است که در جستجوی استقرار نظم اجتماعی بر مبنای کار و قانون و امتیازات و دیگر امکانات... خود ملت ترک به عنوان ملتی واحد، از طریق مبارزه علیه امپریالیزم و سرمایه داری می باشد.^(۱۳) بنابراین، اصل مردم گرایی مستقیماً به حکومت مردم و نه طبقه حاکم اشاره دارد. مفروضه اصلی در اصل مردم گرایی آن است که همه ترک ها، جامعه ای کلی را شکل داده اند که اگر چه واجد تفاوت هایی خاص هستند، اما در همان حال این جامعه یک شکل بندی غیر طبقاتی دارد. در این تصویر جامعه ترکی از تضادهای سخت طبقاتی برکنار بوده و بیشتر از طریق اجماع و توافق مشخص می شود. این وضعیت نظم اجتماعی جدیدی را باعث می شود که مبتنی بر حاکمیت ملی، وحدت منافع و اندیشه برابری در برابر قانون است. بدین ترتیب، پوپولیزم بیانی از میل فراوان برای استحکام ملی - اجتماعی از طریق حکومت مردم بود. آتاتورک در این ارتباط می گفت: «هدف سازماندهی مردم در قالب یک حزب، تحقق

منافع طبقات خاصی در برابر طبقات دیگر نیست. هدف بیشتر بسیج کردن کل ملت است،

با وارد کردن همه طبقات بدون استثنا در یک اجتماع و واحد کردن اقدام‌ها به سوی نیل به یک سعادت اصیل که خواست همگان است.»^(۱۵) چالش آتی برای این اصل آن بود که آیا در «مردم‌گرایی»، ایده وحدت، واقعیت وحدت را تضعیف نکرد؟

هـ- انقلابی‌گری (اتکا به روش‌های انقلابی):

این اصل یا اصطلاح مؤکد بر نوعی تغییر است که از طریق ناسازگاری نهادهای سنتی با نتایج ضمنی حاصل از سیاست و فرهنگ سکولار مشخص می‌شود.^(۱۶) در این اصل، مدرنیسم هدف است و اصلاح (رفرم) ابزار^(۱۷)، و اصول مترقیانه و تکاملی به عنوان راهنمایی برای تغییر رادیکال تلقی می‌شود. آتاتورک در سال ۱۹۲۵ می‌گفت: «انقلاب ترکیه جایگزین یک واحد مبتنی بر دین را به وسیله واحدی ملی معنی می‌دهد.»^(۱۸) بدین ترتیب، انقلابی‌گری، هدف تغییر سراسری نظم جامعه سنتی را در نظر دارد. اصل انقلاب همچنین انگیزه و پویای اجتماعی به سوی روندهای ملت‌سازی و نوسازی در ترکیه را فراهم می‌کند. از آنجایی که تمدن غربی به عنوان یک مدل سراسری پذیرفته شده بود، تأکید بر خصایص تاریخی-ملی در روند انقلابی‌گری می‌بایست به حداقل می‌رسید. اما انقلابی‌گری که ظاهراً فقط حاوی هدف غربی‌شدن در قالب ملیت جدید ترکی بوده، در بطن خود نیرویی نژادگرایانه برای پیشبرد غرب‌گرایی نیز نهفته

داشت، چیزی که بعدها اهمیت بسیاری می‌یابد.

و - **جمهوری‌خواهی:** این اصل به عنوان شاخصه‌ای برای فرهنگ سیاسی جدید ترکیه پذیرفته شده بود و نظامی سیاسی را مطرح می‌کرد که در آن حکومت اقتدار مطلق را تحمیل نمی‌کند و به‌طور پدرسالارانه جامعه را اداره می‌کند، اما در عین حال حق مشارکت مردم را در همه سطوح به رسمیت می‌شناسد. اصل جمهوری‌خواهی ارائه‌کننده شکلی از حکومت بود که ایده آل حاکمیت ملی را تجسم می‌بخشید. در ترکیه، اصل جمهوری‌خواهی مآلاً به مجموعه مقبولی از نهادهای مدرن و ابداع روندهایی برای پیشبرد ویژگی‌های مدرن نظام سیاسی از طریق وسیع‌ترین مشارکت سیاسی منتهی شد. در جامعه ترک، اصل جمهوری‌خواهی که سریعاً بدل به ارزشی سیاسی شد، انگیزه‌های کافی برای روندهای نوسازی در همه عرصه‌ها فراهم ساخت.^(۱۹) با وجود این، جمهوری‌خواهی و ملیت‌گرایی ترکی همچنان دو نیروی مستقل از هم ولی قدرتمند باقی ماندند.

ایدئولوژی کمالیستی به وسیله نخبگان کمالیست در طی یک و نیم دهه آغازین جمهوری مطرح، تبلیغ و به کار بسته شد و نیز به عنوان تنها ایدئولوژی مشروع در ترکیه انگاشته می‌شد. جمهوری‌خواهی ماورای هر انتقادی در نظر گرفته می‌شد و از طریق دستگاه دولتی به وسیله احکام و فرامین حکومتی اعلان می‌شد، رسمیت می‌یافت و گسترش پیدا می‌کرد. از آنجا که

هیچگونه آزادی برای نقد و بررسی مستقل اصول کمالیستی وجود نداشت، نتیجتاً تناقضات درونی آشکار آن مانع از این می شد که این دکتربین در تمامیت خود بتواند راهنمای اندیشه و عمل باشد. این تناقضات شامل تناقض ناسیونالیسم ترکی با غرب گرایی، سکولاریسم با مدیریت امور دینی از سوی دولت و مردم گرایی با اقتدار گرایی دولتی می شود.^(۲۰) تحولات بعدی، اهمیت این تناقضات را ثابت کرد و کوششها بعد از این برای حل این تناقضات بود. کمالیسم با این اصول، هیچ گاه به مرحله ایجاد یک وجدان ایدئولوژیکی در سطح ملی نائل نشد و دلیل آن، گرایش نخبگان کمالیست به مسئولی کردن یک فضای ایدئولوژیکی و اعمال اجبار آمیز سیاست های دولتی بود که از تعامل آزاد ایدئولوژی ها و ایده ها جلوگیری می کرد.

۲- صورت بندی تحلیلی مراحل تکمیل دولت مدرن در ترکیه

چنان که یاد شد، بی تردید نگرش ترکی (از جمله به جهان خارج) عمیقاً متأثر از اصول کمالیستی است، اما این اصول در امتزاج خود با برخی تجارب و تحولات واقعی در طول تاریخ معاصر این کشور بود که در ذهن نخبگان ترک تأثیر گذارده است. بنابراین برای ترسیم نگرش ترکی معاصر باید مراحل تکامل ترکیه مدرن را از نظر گاه ایدئولوژی و تغییرات سیاسی اجتماعی همبسته با آن ترسیم نماییم. بهتر است از ابتدای ملت سازی مدرن در تاریخ ترکیه شروع کنیم.

الف) مرحله ملت سازی (۱۹۵۰-۱۹۲۳)

در اولین دوره تاریخ مدرن ترکیه، آفرینش یک ملت - کشور (Nation-State)، همچون دیگر جوامع اسلامی منطقه، یک ضرورت بود و کمالیست ها به انحای گوناگون می کوشیدند تا یک مدل ویژه ترکی بر مبنای بنیادهای یک فرهنگ ملی خلق نمایند. دستور العمل های نظری کمالیسم چارچوبه ای دکتربینی برای ایدئولوژی

تناقض های اصولی کمالیست نمی توانست برای مدتی طولانی کنترل شود، زیرا آنها در شرایط متغیر سال های میانی دهه ۴۰ میلادی، موضوع چالش های ایدئولوژیکی واقع شدند. این بدان معنی است که مقدر بود روند دولت سازی مدرن در مسیری متلاطم به پیش رود و منطق آیینی اولیه آن مشوب گردد. به ناچار، کنش های سیاست خارجی این کشور نیز دیگر از منابع روشن قبلی تغذیه نمی شد. اما اصول کمالیستی که عمیقاً در ذهن نخبگان سیاسی ترک جایگیر شده بودند، حتی با ضعف خود نیز می توانستند خصلت ایدئولوژیکی تکامل دولت مدرن در ترکیه را توضیح دهند، زیرا این اصول، گرچه نه

ملی‌گرایانه خلق کرد که می‌بایست از طریق بود. (۲۴)

دولت و حزب بر پا شده و تکامل می‌یافت. کمالیست‌ها از ایده‌های رایج دوره زمانی خود برای تحقق نظام‌مند این آرمان مدد گرفتند. فکر ملت‌سازی با ورود اندیشه‌هایی از حوزه ایده‌آلیزم آلمانی (بوروکراسی، تداوم تاریخی نژاد، وحدت ملی و روح‌وارگی آن) و تفکر سیاسی انقلاب فرانسه (ناسیونالیزم سرزمینی، مفهوم شهروند به عنوان سازنده اجتماع ملی)، اندیشه آمریکایی توسعه و رشد اقتصادی تراوش‌گرایانه و تجربه بلشویکی حکومت تک‌حزبی و اقتصاد دولتی تقویت شده بود. (۲۳)

توجه فراوان به شرایط سیاست داخلی که ناشی از الزام تأسیس ملت - کشور مدرن در زمانه آشفته بعد از جنگ اول بود، سبب شد که سیاست خارجی ترکیه در این زمان فاقد ابتکار عمل‌های خاص خود باشد و رفتارهای آن عمدتاً تبعی، مسالمت‌جویانه و در پی آرام‌سازی فضای منطقه به‌منظور تسهیل شرایط ملت‌سازی باشد. نکته اساسی آن است که در دوره مورد نظر، سیاست خارجی ترکیه از ویژگی آرامش‌طلبانه، احتیاط‌آمیز و واقع‌گرایانه‌ای برخوردار بوده است. همچون سال‌های آغازین تأسیس دولت در پس از جنگ جهانی اول، همین اصول در سال‌های بلافاصله پس از جنگ دوم جهانی نیز مورد تأکید قرار داشت و این تداوم به دلیل وضعیت بین‌قاره‌ای ترکیه و نیز اکراه تقریباً همه طرف‌های عضو جناح متفقین در جنگ دوم از درگیر شدن ترکیه در ملاحظات پس از جنگ

از نظر سیاست داخلی، این به معنای تداوم بدون چالش رهیافت‌های نظری کمالیستی و عدم بلوغ دیگرگرایش‌های ایدئولوژیک دیگر در سیاست ترکیه بود. اما از این سال‌ها به بعد وجهه‌نظری مرکزی در سیاست خارجی آمریکا و دول متفق پدید می‌آید که بر سراسر ادوار سیاست خارجی ترکیه موجد اثر می‌شود و آن عبارت از گرایش آمریکا و انگلیس به این بود که ترکیه هم‌چون‌الگویی برای گروه کشورهای خاورمیانه و اسلامی مطرح شود؛ الگویی که به نحو دوستانه‌ای پیوندهای خود را با غرب می‌گسترده. (۲۵) اما آمریکا و انگلیس معنای نظامی‌گرایانه‌ای از این پیوندها در ذهن نداشتند. آنها مایل بودند ترکیه به الگویی از اقتصاد و سیاست لیبرالی برای ملت‌های خاورمیانه بدل شود. اما اول این که ناسیونالیزم پرتب و تاب و احساسی کمالیزم آمادگی پذیرش این سیاست آرام و لیبرالی را نداشت و دوم، به دلیل خطرات بالقوه‌ای که از جانب شوروی احساس می‌کرد - درخواست‌های شوروی از ترکیه برای بهره‌مندی از پایگاه‌های نظامی در تنگه‌های بسفر و داردانل بلافاصله بعد از پایان جنگ شروع شده بود- با این وجهه نظرمسویی نداشت. درست هم چون ایران زمان محمدرضا شاه، در دوره پس از جنگ دوم آمریکا احساس می‌کرد ترکیه نیز در مورد خطر شوروی اغراق می‌کند. اما واقعیت آن بود که اصرار ترکیه برای بهره‌مندی از حمایت‌های بیشتر غرب فقط به دلیل متغیرات

وجود همه داعیه‌های رسمی گسترده‌ای که به نفع آن صورت می‌گیرد و با همه اهمیت نظری خود، تحت تأثیر و در خدمت سایق روحی اخلاقی ناسیونالیسم نژادی ترک نمی‌باشد؟

ب) مرحله تأثیرپذیری‌های ایدئولوژیک (۱۹۶۰ - ۱۹۵۰)

تسلط ایدئولوژیکی، سیاسی و اجتماعی نخبگان کمالیست نمی‌توانست بعد از دهه چهل نیز ادامه یابد. ظهور گروه‌های اجتماعی و احزاب جدید، جامعه را موضوع تأثیرات ایدئولوژیکی قرار داد و به بیان آزادانه ترجیحات ایدئولوژیک منجر شد. این وضعیت، گویای اوج‌گیری جریان‌های ایدئولوژیکی بود که از صدر تاریخ جمهوریت شروع شده بود. دموکرات‌ها در صحنه سیاسی ترکیه در مبارزه علیه زمینه‌ازهم‌گسیخته تفکرات ایدئولوژیک ظاهر شدند. تأکید اساسی حزب دموکراتیک (DP) مبنی بر بازبودن جامعه از یکسو و حذف تعصبات دینی از سوی دیگر، ویژگی‌های متنوع ایدئولوژیک آنان را نشان می‌داد. برنامه‌های نظام مند آنان برای آزادسازی (لیبرالیزاسیون)‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی فضای جدیدی را در ترکیه خلق کرد. برنامه‌های دموکرات‌ها روندهای سیاسی را مشروعیت بخشید، توازن اجتماعی آفرید و در جهت خلق یک هویت ملی ایجاد سهولت کرد. جریان‌های مدرنیزاسیون در شکل و در محتوا، در دوران دموکرات‌ها هم، گرچه با تغییراتی در اولویت‌ها و تأکیدات،

ژئوپلیتیکی نبود. ملت‌سازی کمالیستی خصوصاً در عرصه اقتصادی برای تداوم خود به شدت محتاج ارسال کمک‌های اقتصادی از سوی غرب که آن را الگوی دکترینی خود می‌انگاشت، بود^(۲۶). بی‌اعتنایی به اعراب و جهان اسلام در این دوران نیز نتیجه‌ای ناشی از باورهای ایدئولوژیکی نخبگان کمالیست بود که به هیچ وجه نمی‌خواستند خاطره بین‌الملل‌گرایی اسلامی عهد خلافت عثمانی را که به نتایج حقارت‌آوری منتهی شده بود، به خود یادآوری کنند. اما این بی‌اعتنایی بعدها، چنان که خواهیم دید، به خلق زمینه‌های نامساعدی برای سیاست خارجی ترکیه منتهی شد.

تقاضاهای ترکیه برای برقراری ارتباطات نزدیک‌تر با غرب و آمریکا اغراق‌آمیز باشد یا غیر آن، به هر حال سبب شد که ترکیه در سال‌های پس از جنگ تدریجاً توجهات اساسی تری را از سوی آمریکا به سوی خود جلب نماید. یک مثال شاخص، جلب کمک اقتصادی بیش از ۸ میلیارد دلار از آمریکا در این دوره بود.

به‌طور کلی در این دوره سیاست خارجی ترکیه‌گویای پیوند موفق‌تری میان دکترین (کمالیستی) غرب‌گرایی و رهیافت‌های واقع‌گرایانه در سیاست خارجی است. این ترکیب به موفقیت نسبی و ابتکار عمل‌های ترکیه در پیرامون نزدیک‌تر خود در دهه بعدی کمک وافر رساند.

این زمان، زمان طیران احساس ناسیونالیسم ترکی نبود و هنوز این پرسش برای غرب پدید نیامده بود که آیا غرب‌گرایی جمهوری ترکیه، با

تداوم یافت. به طور کلی، این دوره تغلیظ مدرنیزاسیون اجتماعی و سیاسی و به همان اندازه تأکیدات ویژه بر سمبل‌های فرهنگ ملی را بازتاب می‌کرد. (۲۸)

دهه ۶۰-۱۹۵۰ بدین ترتیب، دهه چالش‌های ایدئولوژیکی کمالیزم بود. اما این چالش‌ها به گونه‌ای عملی و ناهشیار بحران‌های (نفوذ، مشروعیت و مشارکت) دولت کمالیستی را بهبود بخشیدند. زیرا از یکسو، گرایش‌های مارکسیستی نمی‌توانستند در یک جامعه سنتی و اسلامی، عمق مردمی بیابند و از دیگر سو، مجادلات ایدئولوژیکی نوع غربی در جامعه سیاسی ترک، در عمل به عملیاتی شدن اهداف کلی واجمالی آتاتورک (کمالیزم) می‌انجامید. مجادلات فوق اهداف دولت «و نه لزوماً نخبگان کمالیست» را گسترش بخشید و مردم عادی را طرف خطاب دولت قرار داده بود.

یک اجماع ایدئولوژیکی نوع غربی که در جامعه سیاسی ترک پدید آمد، تا حدی دست دولت را برای تأکید بر گرایش‌ها و مشخصه‌های ویژه خود نیز باز می‌گذارد، خصوصاً این که

دورنمایی از سخاوتمندی اقتصادی آمریکا در این دوره قابل رویت بود. لاجرم، این دوره، دوره هویت‌پردازی‌های دولت مدرن ترکیه نیز هست: سمبل‌های ملی مورد توجه قرار می‌گیرند و ترکیه مدرن این بار به عنوان ترکیه و در تمامیت خود مطمح نظر واقع می‌شود.

از نظر سیاست خارجی، در این دوران نیز ترکیب نسبتاً موفق واقع‌گرایی مبتنی بر منافع

ملی و آرمان‌گرایی مبتنی بر اهداف ایدئولوژیکی در جریان بود. در سال ۱۹۵۲ ترکیه سرانجام موفق می‌شود عضویت در پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را به دست آورد. مشارکت در جنگ کره (۱۹۵۶) عامل مثبتی برای پذیرش ورود ترکیه به ناتو بوده است. سیاست خارجی غرب‌گرا - واقع‌گرای ترکیه هنگامی به اوج موفقیت خود می‌رسد که پیمان امنیتی و دفاعی - بغداد به ابتکار آمریکا با عراق در سال ۱۹۵۵ به امضا رسید.^(۳۰) این پیمان درهای گشوده‌ای برای عضویت دیگر دولت‌ها، مانند انگلستان و ایران و پاکستان داشت. با عقب کشیدن بغداد از این پیمان در نتیجه انقلاب ۱۹۵۸، در سال ۱۹۵۹ قرارداد بغداد به سنتو یا سازمان همکاری مرکزی (CENTO) تغییر یافت که در آن آمریکا نظارت فعالانه تری داشت. در همان سال آمریکا قرارداد همکاری با ترکیه، ایران، پاکستان را امضا کرده و در آن برای کمک به ترکیه بند «اقدام مناسب» یعنی «استفاده از نیروهای نظامی» در هنگام حمله به آن کشور را وارد می‌کند (بند ۱).^(۳۱)

اما در عین حال نطفه بحران ماهیتاً ایدئولوژیکی در سیاست خارجی ترکیه در همین زمان منعقد می‌شود. در قبال این پیمان جهان عرب به سردمداری جمال عبدالناصر که از ابتدا به پیمان بغداد با سوء ظن و تردید می‌نگریستند، ترکیه را همچون قمر آمریکا تلقی کردند و مخصوصاً روابط ترکی-مصری به حداقل خود رسید. اما به رغم همه حمایت‌های ترکیه از

سیاست‌های آمریکا در طی دهه ۵۰، ترکیه آن میزان که از سیاست‌های آمریکا مخصوصاً در زمینه‌های نظامی متوقع بود، منتفع نگردید. حتی اگر کمک‌های نظامی و مالی آمریکا از نظر خود این کشور اساسی بوده باشد. یک چهارم بودجه ترکیه هنوز در پایان دهه به امور دفاعی اختصاص می‌یافت. واکنش‌های دول عرب، مخصوصاً مصر و سوریه که از یکسو خاطره بی‌اعتنایی ترکیه به اعراب را در سال ۱۹۵۰ به خاطر داشتند و از دیگر سو، اعاده روابط این کشور را با سوریه، دغدغه‌های امنیتی در سیاست خارجی ترکیه را افزایش داد، دغدغه‌هایی که به خودی خود هم به دلیل دستیابی روسیه به سلاح هسته‌ای از درجه بالایی برخوردار بود. اما از دیدگاه ترکیه، آمریکا این دغدغه‌ها را به خوبی مورد شناسایی قرار نمی‌داد. در سال ۱۹۶۰ با وجود سقوط دولت عدنان مندرس و با وجود پیشنهاد دوستی جدید شوروی، تحولات اساسی در روابط آمریکایی - ترکی پدید نیامد. (۳۲)

ج) مرحله کثرت‌گرایی (۱۹۷۱-۱۹۶۰)

جامعه سیاسی ترک در این مرحله به درجه بالایی از تکثر دست یافت. این مرحله از طریق ثبات سیاسی، تنش‌های اجتماعی و برخوردهای ایدئولوژیکی میان نیروهای اجتماعی مشخص می‌شود. تکثر سیاسی در جامعه ترکیه هنگامی که گروه‌های اجتماعی واحزاب سیاسی رهیافت‌های ایدئولوژیکی آشتی‌ناپذیری را در پیش گرفتند - که گاهی اوقات به تعارضات خشونت‌آمیزی منتهی می‌شد - قدرت بیشتری می‌گرفت. ظهور افراط‌گرایی سیاسی در ترکیه می‌تواند به سنتی در جمهوریت ترکیه نسبت داده شود که برطبق آن مخالفین سیاسی از سوی قدرت دولتی، هم دچار محدودیت شده و هم سرکوب می‌شدند. بروز یک وضعیت سیاسی متکثر، یکی از نمودهای مدرنیزاسیون بود، زیرا که نوسازی (مدرنیزاسیون) موجد ایده‌ها، جریان‌ها و جنبش‌های جدیدی می‌شد. اما در عین حال در این دوره، چارچوبه‌ای نهادی برای شمول بر تعارضات ایدئولوژیکی نیز خلق شد که تجاوز گروه‌های افراطی و برخی اوقات احزاب سیاسی عمده از آن، به مشکلاتی در تجربه دموکراسی و واگشت اجماع ملی که در آغاز راه رشد خود قرار داشت، منجر شد. به هر حال، در این مرحله نیز برخی تغییرات اساسی در حوزه‌های سیاسی

و اجتماعی تجربه شد. واکنش طبقات میانی و میانی پایین و اقشار پایین قابل پیش بینی بود، اما نوع واکنش و میزان قوت گرفتن آن نامنتظر بود. نتیجتاً، سال‌های بعد تنها سال‌های بحران در دموکراسی ترکیه نبود، سال‌های بحران در گفتمان سیاسی و فکری و نگرش‌های اساسی موجود نیز بود.^(۳۳)

(د) مرحله شناسایی سنت (۱۹۸۱-۱۹۷۱)
در هر حال وضعیت متکثری که در پی اصلاحات و تحولات سال‌های دهه پنجاه و شصت برای جامعه و سیاست ترکیه پدید آمد، تکثری بیش از آن داشت که ترتیبات نهادی موجود بتواند آن را بپوشاند. مخصوصاً سال‌های دهه هفتاد حاکی از طیران ایمان و شوق به ایدئولوژی چپ بود. جنبش‌های قوی ضد استعماری و ملی در سطح بین‌المللی با خصایل کمابیش مارکسیستی، به کمونیست‌های ترک نیز الهام و شوق اقدام اعطا کرده بودند. اما از دیگر سو، سنت عمل‌گرایانه جناح محافظه کار سیاست ترکیه (اسلام‌گرایان غیر رادیکال) که آن زمان مخصوصاً توسط اربکان تحرک فراوانی داشت، اندیشه دسترسی به یک حق انتخاب استراتژیک را پدید آورد. به بیان دیگر، در این دوره ایده تاریخ‌ساز استفاده ابزاری از نهادها و عقاید اسلامی به منظور جلوگیری از شیوع اندیشه‌های چپ‌گرایانه قوام گرفت. این استفاده از آن رو استراتژیک تلقی شد که رهبران سیاسی و مخصوصاً نظامیان، در مقابل تهدیدات ایدئولوژیکی چپ و تخاصم بی‌پایان گروه‌های

نرفت، اما با این حال، دولت جوان سیاست‌های سرکوب و محدودسازی‌های سیاسی را نیز به ناچار در پیش گرفت. این سیاست‌های خشن در عین حال، آن سوی سختگیری‌های آیینی یک دولت جوان ایدئولوژیک بود که در هنگام اقتضای شرایط عینی می‌توانست خود را بروز دهد پیام عمده این دوره زمانی آن است که نشان می‌دهد چگونه اهداف بزرگ دموکراتیک و غرب‌گرایانه می‌تواند تحت الشعاع منافع کوتاه‌مدت یک دولت ناسیونالیست قرار گیرد. باید به خاطر داشت که معمولاً در هر ایدئولوژی مدرن و هر دولت ایدئولوژیکی، تأکیدات و ملاحظات غیردوستانه‌ای نسبت به جهان غیر یا جهان مخالف وجود دارد که به سهولت می‌تواند ابعادی عینی بیابد.

جامعه ترکیه در طی مراحل سه‌گانه مذکور متحمل دگرگونی‌های بنیادینی شد. این تغییرات ابتدا و در مراحل اولیه، حوزه‌های زیست شهری و کلان‌شهر را شامل می‌شد، اما بعدها مناطق پیرامونی کشور را نیز تحت تأثیر قرار داد. این تأثیر مسلماً نتایج یکسانی نداشت. تغییرات سریع و قدرتمندانه نتایج متفاوت و بسیار متفاوتی را

سیاسی با یکدیگر، می‌خواستند از دین به عنوان عنصری پیوند دهنده و سامان بخش برای یک جامعه متکثر مددجویند. باور به ضرورت احترام عملی بدین، محور مشترک در عقاید نظامیان و سیاستمداران بود. سال‌های دهه هفتاد به تعبیر «ساک اوغلو» سال‌های نهادینگی تعامل میان سنت‌سیاسی اسلام‌گرایی و مدرنیزاسیون سیاسی ترکی بود. اگر مارکسیزم روسی نیروی غلبه یابنده اجتماعی بود، همین نقش را اسلام در سطح ساختار سیاسی ایفا می‌کرد. اما این اسلام بود که نقش خود را از سیاست و ساختارهای حکومتی، به جامعه نیز انتقال می‌داد. در حالی که همین انتقال از جامعه به سیاست برای نیروهای چپ اکیداً امری منتهی بود. احزاب سیاسی ترک برای تقویت پایگاه قدرت خود به سوی طریقت‌های صوفی و مجامع مختلف دینی روی آورده و به نهادهای سنتی کم‌رنگ توجه بیشتری می‌نمودند. در طی سال‌های دهه هفتاد علاوه بر افشار سنتی جامعه ترک، رأی‌دهندگانی که در مناطق شهری و حوزه‌های سریع‌آه در حال نوسازی قرار داشتند، در مسیر انتخاب راه آینده خود قرار گرفتند. گویی تقدیر این بود که گرایش اسلام‌گرایانه در سیاست ترکیه در این دهه، گونه‌ای قدرت‌یابی توأمان سیاسی - اجتماعی را تجربه نماید.

این‌که سنت اسلام‌گرایی سیاسی که ریشه‌های آن به اصلاحات عهد تنظیمات (۱۸۷۷ - ۱۸۳۹) بر می‌گردد، با اغتنام از این فرصت، گونه‌ای خودآگاهی سیاسی و حالتی برای خود

بیابد، خطری بالقوه بود که تا آغاز دهه هشتاد عظمت آن به خوبی از سوی نخبگان ناسیونالیست» لاییک درک نشده بود. به هر حال اگر چه افزایش تعامل بین سنت سیاسی و مدرنیسم سیاسی در ترکیه موجب کاهش رادیکالیسم شد، اما جمهوری مدل ترکی، فقط به بهای شناسایی نقش رسمی اسلام در دولت بود که خود را تا حدودی از بحران‌های ذاتی یک دموکراسی جوان، پدید آمده با معیارهای یک دولت ناسیونالیست، رهانید. در سال‌های دهه هفتاد نیروی اسلام‌گرایی سیاسی سنتی تا حدی کنترل شده بود، گو که کنترل کامل آن با کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ میسر شد. اما نیروی چپ‌گرایانه و گرایش‌های کمونیستی همچنان از حیات قدرتمندانه‌ای بهره‌مند بود که نیروی اجتماعی سیاسی و تاحدی نظامی آنها نیز در ترکیب بانگرانی حاصل از ظهور یک انقلاب دینی الهام‌گر در ایران، مجموعاً منطبق کودتای ۱۹۸۰ را آفرید.

دولت ترکیه در این دهه در محاصره بین دو گرایش شدیداً متباعد اسلام‌گرایی و مارکسیزم قرار داشت که هر دو از نظر فکری و اجتماعی در حال رشد سریع بودند. روش‌های دموکراتیک اقدام نیز رشد و فزونی گرفته بودند. دولت ترکیه نمی‌توانست به سیاست سرکوب و محدودسازی‌ها ادامه دهد. مخصوصاً در عرصه سیاست خارجی، این دولت نمی‌توانست به‌رغم و جدا از گرایش‌های سیاست خارجی نیروهای سیاسی موجود، به سیاست‌گذاری خارجی بپردازد. در رفتارهای سیاست خارجی، آنچه به

سکوت رضایت‌مندانه تقریباً همه آنان منجر می‌شد، عمل براساس گرایش ناسیونالیستی دولت ترک بود؛ ناسیونالیزمی که در آن ضرورتاً نژاد نقش اصلی را ایفا می‌نمود. به عبارت دیگر، آن رفتارهایی در سیاست خارجی ترکیه که منطبق آن از درون واحد سیاسی ترکیه برمی‌خیزد و نه از موضع یک متحد استراتژیک غرب و آمریکا، در طی سال‌های ۸۱-۱۹۷۱ اوج خود را تجربه می‌کند. این وضعیت بستری برای خیزش و ظهور تناقض اساسی مندرج در جمهوریت ایدئولوژیک ترک فراهم می‌کند: ناسیونالیزم نژادی به عنوان وجهه نظری بنیادین، و لیبرالیزم به عنوان محمل اصلی برای ترقی و انضمامی شدن ناسیونالیزم فوق‌الذکر. تناقض درونی بین آرمان غربی شدن و آرمان ترک بودن در سال ۱۹۷۴ به عینیت رسید. در این سال، ارتش ترکیه به جزیره قبرس حمله برد و عملاً آن را به دو پاره یونانی‌نشین و ترک‌نشین تقسیم کرد. ارتش ترکیه به قبرس یونانی‌نشین حمله نکرد

تاراه را برای توافق و مصالحه نبسته باشد. یک سال بعد ترکیه دولت خودخوانده ترک‌نشین قبرس را به رسمیت شناخت و به حمایت از رهبر آن رؤف دنکناش پرداخت و انتقال ترک‌های سرزمین اصلی به بخش ترک‌نشین قبرس را برای اسکان آنان آغاز کرد. آمریکا در سال ۱۹۷۵ در واکنش به اقدام ترکیه، به تحریم دریایی آن پرداخت و این تجربه سختی در تاریخ سیاست خارجی ترکیه بود که تا آن زمان نگاه استراتژیکی به غرب داشت. (۳۵) اینجا بود

که ترکیه برای خنثی‌سازی این اقدام به اروپای غربی و جهان اسلام روی آورد و نتیجتاً سردی در گفتگوهای دو طرف آغاز شد. ترکیه نیز تدریجاً به مقابله به مثل و تلافی متوسل شد و بعد از آن که کنگره آمریکا در همان سال ۱۹۷۵ تحریم ترکیه را مجدداً تصویب نمود، دسترسی آمریکا به مزایای دو طرفه را به حالت تعلیق در آورد. این وضعیت حتی بعد از آن که بخشی از کمک‌های آمریکا چند ماه بعد از سرگرفته شد، نیز ادامه پیدا کرد، تا آن که کنگره در سال ۱۹۷۸ تحریم ترکیه را یکسره ملغی کرد. محدودیت در ارسال کمک‌های نظامی نیز برداشته شد و مذاکرات برای همکاری‌های جدید دفاعی و اقتصادی آغاز شد. امضای قرارداد جدید همکاری‌ها در سال ۱۹۸۰، روابط دو جانبه را مجدداً به مسیر اولیه خود بازگرداند و در ادامه استحکام بیشتری نیز یافت. ادعا شده است که کمک‌های آمریکا عامل اصلی عدم فروپاشی اقتصاد ترکیه در سال ۱۹۸۰ بوده است. (۳۶)

بحران قبرس، در آخرین نگاه، حاکی از سرباز کردن تعارض پنهان دو منطبق داخلی و خارجی اقدام در سیاست خارجی ترکیه بود: منطبق بین‌المللی - محافظه کارانه اقدام که از جایگاه استراتژیک ترکیه در دوران جنگ سرد و از موقعیت ترکیه به عنوان متحد استراتژیک غرب ناشی می‌شد، از یکسو و منطبق داخلی - رادیکال اقدام که از الهام کم - گفته اما بسیار سوق‌دهنده ناسیونالیزم نژادی ترک ناشی می‌شد. اما این تناقض گو که به تبلور رسید، به مجاری



حادی، چنان که دیدیم، در نخلطید. نهایتاً چه نیرویی باعث تجدید روابط فی مابین شد؟ پاسخ روشن است. جایگاه ویژه ترکیه در دوران بعد از جنگ سرد به عنوان پیوستگاه سه قاره و ضرورت تداوم نقش آن به عنوان یک متحد استراتژیک در همسایگی روسیه شوروی. در بیانی انتزاعی تر، جغرافیای ترکیه مانع از به نتیجه رسیدن تناقضات دکترینی در سیاست ترکیه، مخصوصاً تناقض اصلی مذکور، شده است. باز هم به سخنی دیگر، آمریکا همچون پوشش محافظ، دیگ جوشان گرایش های دکترینی متناقض دولت مدرن در ترکیه را از نیل به نتایج کامل آن باز داشته است.

به هر حال و بنابه دلایل ذکر شده، مقدر بود که در هر مورد روابط دو جانبه مجدداً اعاده شود. در میان همه دلایل، مخصوصاً قابل توجه است که در دو دهه پایانی جنگ سرد ضروری بود که روابط دو جانبه به رغم همه عوامل مزاحم، به مسالمت گراید، زیرا حق انتخاب های ترکیه برای جستجوی منافع ملی خود، در فضای جدید تشنج زدایی گسترش یافته بود. برای مثال در سال ۱۹۶۷، رهبر حزب دست راستی عدالت سلیمان دمیرل، از مسکو دیدن کرد و شوروی در دنباله آن در جنبه های گوناگون توسعه صنعتی به ترکیه کمک کرد که تا سالیان بعد نیز ادامه داشت.

با این حال نتایج تناقض همواره در آستانه متبلور شدن بوده است. حتی قبل از بحران قبرس نیز روابط ترکی - آمریکایی تحت تأثیر همین منطق دوگانه در سایه قرار گرفته بود. در سال ۱۹۷۱ ترکیه به دنبال تحمل پاره ای فشارها از سوی آمریکا، به این کشور تعهد داد که کشت گیاه خشخاش را محدود کند. این گیاه برای بسیاری از ترک ها ارزشمند بود و این پرسش در محافل ترک وجود داشت که چرا آنها باید مشکل مواد مخدر جامعه آمریکایی را حل کنند، به ویژه هنگامی که در نظر آنان امتیازات جبرانی آمریکا برای ترک ها ناچیز هم بود^(۳۷). همچنین در سال های انتهایی دهه ۶۰، روشنفکران ترک درگیر این پرسش بودند و بر این اساس به دولت خود فشار می آوردند که چرا دولت سرمایه داری آمریکا و دیگر امپریالیست های غربی به

موفقیت نسبی سیاست خارجی ترکیه در ارتباط خود با آمریکا در این دهه، از شرایط دیگر که بگذریم، گویای تأثیر روحی مثبت ایدئولوژی ناسیونالیزم می باشد که در دیالوگ با گرایش های ایدئولوژیک دیگر در این دهه و دهه های پیشین، قدرت بیشتری هم یافته بود. ناسیونالیزم ترکی با برخورداری از تحولات مساعد پس از جنگ دوم، حس اعتماد به نفس و جسارت را حتی در برخورد با یک ابرقدرت، به رهبران ترک بخشیده بود. آنها بی واهمه از هنجارهایی که یک دولت لیبرال یا غربگرا، باید داشته باشد، الهامات خود را جاری می ساختند. به طور کلی

می‌توان گفت، تا قبل از دهه هشتاد، سیاست خارجی ترکیه تبعی نبود. از اینجا شاید می‌توان به نظریه‌ای ساده اما اساسی درباره سیاست خارجی کشورهای جهان سوم رسید و آن این که سرسپردگی کامل (موازنه مثبت)، مساوی با حقارت کامل است و این که کشور جهان‌سومی مورد نظر، هر چه تاریخی‌تر و دارای سوابق فرهنگی بیشتر باشد، با اخذ چنین سیاستی، احتمالاً حقارت بیشتری را تجربه خواهد کرد. اما به‌رغم آنچه که رفت، موفقیت موضعی ترکیه در روابطش با آمریکا، در زیر مجموعه ناکامی بزرگتر آن در ارتباط با غرب قرار می‌گیرد. برای ترکیه، در همان حالی که می‌انگاشت به میزان محدودی از حمایت‌های آمریکا برخوردار است، اروپا محور کامل ناکامی و شکست بود. غرب نزدیک یا اروپا، خودکافی بود که ثابت کند نظریه مرکزی سیاست خارجی ترکیه (نگاه به غرب) به دستاوردهای مورد نظر خود یعنی رسیدن به آستان یک ترکیه غربی نرسیده است. به این مسئله در ادامه توجه بیشتری خواهیم داشت.

ه) اقتصاد لیبرالی، سیاست اسلامی (۱۹۹۱ - ۱۹۸۱)

دهه ۸۰ میلادی بیش از هر چیز دهه اسلام‌گراهی است و طی آن سیطره فرهنگی-فکری (هژمونیک) گرایش اسلامی برگستره جامعه سیاسی ترک صورت می‌پذیرد، سیطره‌ای که در انتهای همین دوره، ورود تعیین‌کننده نمایندگان اسلام‌گرا به

درون مجلس قانونگذاری رارقم خواهد زد. مجادلات ایدئولوژیکی در درون و بیرون دولت در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی که اجماع دولتی پیرامون توجه به اسلام در دهه ۷۰ را ثمر داد، در دهه بعد به شکوفایی خود می‌رسد. اما این دهه مذکور، زمان شکوفایی یک رویکرد لیبرالی در سیاست‌های اقتصادی نیز هست. به عبارت دیگر به‌عنوان نتیجه و حاصلی از تاریخ دولت مدرن ترکی از پایان جنگ دوم جهانی به این سو که طی آن پلورالیزی نشانده شده جایگزین اتانیزم شده بود، دوتحول رخ داد، یکی اعتلای اسلام‌گرایی رسمی بود که در مقابل چالش‌های ایدئولوژیکی و مشکل مشروعیت بتواند نقطه اتکای دولت در «جامعه» باشد و دیگری آزادسازی‌های اقتصادی^(۳۹)، اما این دو تحول، هم‌زمان با پایان جنگ سرد، با خیزش ناسیونالیسم‌های جدیدی مقارن شدند. دور جدیدی از داعیه‌های قومی و درخواست‌های ملی‌گرایانه در چندین کشور ایجاد شد که بی‌تردید ناسیونالیسم ترکی بسیار از آن متأثر شد و قوت گرفت. البته افزایش اقبال به اسلام در سطح جامعه و رشد ناسیونالیسم‌های کوچک در جنوب شوروی سابق یک نتیجه ضمنی پراهمیت هم داشت و آن افزایش توجه به هویت‌گرایی و خلق فضایی برای تاکیدات بر حقوق این اقلیت نژادی بود، اما سپس دولت برای توجیه امتناع خود از شناسایی هویت‌گرایی و حقوق ملی آنان، پیاپی استدلال می‌کرد که مسئله‌گرایی ثمره ذهنیت‌های غافل یا قدرت‌های خارجی بدنیت

است. اما آنچه که در این دوره از اهمیت بیشتری برخوردار است، ترکیب لیبرالیسم اقتصادی با حس ناسیونالیسم نژادی در سیاست خارجی و نیز سیاست داخلی (اقلیت گرد) است. با وجود این، آنچه که در این دهه توجه ناظران را به خود جلب می‌کند ارتقای جایگاه اسلام‌گرایی هم در دولت و هم جامعه ترکی است؛ چیزی که قاعدتاً تضعیف اصول کمالیستی را در خود نهفته دارد. گرچه اسلام‌گرایی در یکی دو سال بعد از کودتای نظامی یعنی در زمان صدارت «اورن»، واقعاً به عنوان تضعیف‌کننده‌ترین اصول جمهوری به نظر می‌رسید، اما جدا از مسائل نظری، از نظر عینی، نگاه اوزال به اوضاع جدید سال‌های انتهایی قرن بیستم درست و واقع‌گرایانه می‌نمود. وقتی که با تدوین قانون اساسی سال ۱۹۸۲ فضای سیاسی ترکیه رو به آرامش نهاد، تورگوت اوزال، مؤسس حزب مام میهن و نخست وزیر از سال ۱۹۸۳، در پی اتخاذ یک خط‌مشی حزبی، سیاستمداران نحل‌های عقیدتی گوناگون را زیر یک سقف گرد آورد. همچنین وی با گروه‌های متشکل مذهبی ائتلاف‌هایی تشکیل داد که حزب مام میهن را قادر ساخت عملاً آرای گروه‌های مذهبی را از آن خود سازد. هنگامی که حزب مام میهن به رهبری تورگوت اوزال به قدرت رسید، نقشبندی‌ها که یک گروه اخوت متصوفه هستند، به صورت مهم‌ترین گروه صاحب نفوذ در سیاست درآمدند. اوزال خود گرایش‌هایی به گروه نقشبندی داشت.^(۴۰) اعضای این گروه یا طریقت اخوت در حزب

مام میهن مقام‌های ممتازی را اشغال کردند. بعضی از آنان آشنایان قدیمی اوزال بودند که در طرح‌های عمومی و خصوصی گوناگون با وی همکاری کرده بودند. در کابینه‌های اوزال حداقل ۳-۴ وزیر عضو گروه نقشبندی بودند. در گروه‌های پارلمانی، وابستگی به سازمان‌های مذهبی حتی بیشتر بود. اسلام‌گرایان در سازمان حزبی به تنهایی قدرتمندترین جناح را تشکیل می‌دادند. شبکه‌های اسلامی که دارای تشکیلات منسجم بودند، با کنترل مقام‌های کلیدی دولت و دستگاه دیوانسالاری توانستند اعضای خود را بر سر مشاغل دولتی بگذارند، منابع عمومی را به سوی فعالیت‌ها و تجارت اسلامی سوق دهند، آموزش و پرورش را زیر نفوذ گرفته و تربیت اعضا و کادرهای جدید را فزونی بخشند. طی سال‌های دهه ۱۹۸۰ انبوهی از شبکه‌ها و گروه‌های اسلامی، به ویژه نقشبندی‌ها، در دولت و جامعه مدنی به نحوی استوار جایگزین شدند. در پایان دهه ۸۰، نفوذ گروه‌های اسلامی در نهادهای حکومتی و گرایش‌های اسلامی در زندگی اجتماعی، هم از بالا و هم از پایین، همراه با نفوذ فزاینده «ائتلاف مقدس» جناح اسلامی محافظه‌کار حزب (محافظه کار نسبت به برنامه‌های انقلابی لیبرالی‌اسیون از سوی غرب‌گرایان)، نه تنها موجب نگرانی جناح مخالف و روشنفکران سکولار و چپ‌گرا شد، بلکه موجب دغدغه خاطر نخبگان قدرتمند کشور همچون گروه‌های بازرگانان ثروتمند، نظامیان و لیبرال‌های درون خود حزب شد.^(۴۱)

اما نگرانی‌ها این بار به اقدام قدرتمندانه ارتش منجر نشد. احتمالاً می‌توان گفت، که بعد از سومین کودتا، فرماندهان ارتش ترکیه برای دخالت نظامی در سیاست این کشور درگیر دغه‌غه‌های بیشتری بودند.

از نظر جنبه‌های داخلی و خارجی، ترکیه ابتدای دهه ۸۰ (دوره مدنی - نظامی) به نحو برجسته‌ای متمایز از سال‌های پایانی این دهه بود. در این سال‌ها، کاهش قیمت نفت، افزایش صادرات و درآمدهای بیشتری از ناحیه صنعت گردشگری به مازاد تراز بازرگانی و کاهش اهمیت تجارت با خاورمیانه در مقام مقایسه با اتحادیه اروپایی و کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه (OECD) منتهی شده بود. درخواست ترکیه برای عضویت کامل در اتحادیه اروپایی مستلزم تقلیل عنصر اسلامی و تقویت تصویر جایگزین آن یعنی ترکیه به عنوان «تنها کشور مسلمان لاییک» بود. پایان جنگ سرد ترکیه رابه سوی جمهوری‌های سابق شوروی با هدف دوستی‌ها و اتحادهای جدید سوق داد. این اقدام تا اندازه زیادی از سوی غرب حمایت می‌شد. زیرا ترکیه مسلمان با وجود همبستگی‌اش با اقتصاد بازار و نظام سیاسی سکولارش، به عنوان مدلی برای جمهوری‌های مسلمان آسیای مرکزی محسوب می‌شد. مذهب به عنوان پادزهری برای کمونیزم، برای مدت کوتاهی، اهمیت خود را در دوره بعد از جنگ سرد از دست داد. از نظر داخلی، آزادی اقتصادی سال‌های دهه ۸۰، ارزش‌های اقتصادی سیاسی

جدیدی را خلق کرد که در روابط در حال گسترش ترکیه با جهان غرب انعکاس یافت. این آرایش کامل متغیرها و عوامل موجب شد که برخی از نخبگان سیاسی و تجاری در انتهای دهه به کم اهمیت شدن اسلام معتقد شوند. نتیجه عملی این تلقی چنان‌که گفتیم، کاهش روابط ترکیه با خاورمیانه و جهان اسلام بود. بی‌اعتنایی اصولی به جهان اسلام در عین حال، عملی کاملاً مطابق با دکترین کمالیستی، یعنی گونه‌ای غرب‌گرایی نژادی بود، که این بار نیروی تحرک خود را از ناحیه پیشرفت‌های اقتصادی و تجاری فراهم می‌کرد. در این حال عدم اقبال اتحادیه اروپایی نیز که از قبل وجود داشت و بعدها نیز جریان یافت، می‌توانست نتیجه‌ای طبیعی برای آموزه‌هایی باشد که برای استقرار یک ترکیب پرشکوه ولی مبهم، غرب‌گرایی را مسیری ضروری می‌پنداشت، چیزی که درک آن برای نخبگان سیاست اروپایی و اتحادیه دشوار نبود. تکرار جملاتی از این دست که «شما کشوری مسلمان هستید و اتحادیه اروپایی کلوبی از دولت‌های مسیحی»، حاوی باور بنیادین نخبگان اروپایی به امتناع ذاتی ترکیه برای غربی شدن است. آیا داشتن هویت اسلامی، تنها عامل سرخوردگی‌های مداوم ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا است؟ می‌دانیم که اسلام در وضعیت غیرانقلابی خود آن هم با وجود دولتی که عدم تعهد خود بدین راهمه جا اعلام می‌کند، حاوی بازدارندگی اساسی نیست و فقط گونه‌ای تداوم فرهنگی را می‌رساند. به علاوه تعداد

مسلمانان در کشورهای اروپایی مخصوصاً در فرانسه و آلمان رو به ازدیاد است. اما مسلمانان در این کشورها هر میزان که فزونی یابند، این کشورها بیشتر با ترکیه مشابهت خواهند یافت، زیرا که در آنجا، مسلمانان با همه اکثریت خود، به عنوان مسلمان نمی توانند دست به اقدام زنند و شأن سیاسی قابل ذکری ندارند. از نظر سیاسی، شرایط مسلمانان در ترکیه و آلمان تفاوت چندانی با هم ندارد. حتی بعدها در دهه ۱۹۹۰ هم دولت اسلام گرای رفاه نتوانست و نخواست در تاریخ کوشش‌های دولت مدرن ترکیه برای ورود به اتحادیه اروپایی وقفه‌ای ایجاد نماید. از این رو امتناعی برای اروپاگرایی یک دولت اسلامی هم وجود ندارد. بنابراین، این سؤال مطرح می‌شود که نخبگان غربی در قائل شدن هویت اسلامی برای کشور ترکیه به طور ضمنی به چه چیز دیگری اشاره می‌کنند که از یکسو، انتزاعی از هویت دولت مدرن ترکیه است و از دیگر سو نیز، چیزی کاملاً اعلانی نیست که بتوان بر آن اتکا و استناد نمود و لاجرم در اشارات مکرر رهبران غربی به ویژگی مسلمانی کشور ترکیه متجلی می‌شود؟ آن، یک غرب‌گرایی نژادپرستانه است. همین ویژگی است که به رفتارهای غرب‌گرایانه ترکیه مخصوصاً در عرصه سیاست خارجی حالتی غیرقابل هضم، نچسب و غیرمتعارف (از دیدگاه اروپایی) می‌بخشد. اروپایی‌ها اغلب مایلند این درک خود از ماهیت سیاست ترکیه را در قالب «مسئله حقوق بشر» مطرح کنند. دو مسئله اصلی دیگر اروپا و اتحادیه اروپایی با ترکیه، مسئله

و) سال‌های دهه ۹۰: تعارض گذشته با حال

چنان‌که دیدیم، با کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ احزاب سیاسی منحل شدند. در میان این احزاب حزب سلامت ملی (که قبل از این رستگاری ملی نام داشت) متعلق به اربکان، نیز قرار داشت. اما حکومت‌های کودتایی و نظامی معمولاً کم دوام هستند و ترکیه از این قاعده مستثنی نشد. با تدوین قانون اساسی سال ۱۹۸۱، فضای سیاسی رو به آرامش گذارد، چند سال بعد در آستانه انتخابات ۱۹۸۷ مجوز تشکیل احزاب و آغاز فعالیت‌های حزبی صادر شد. اربکان نام حزب خود را باز هم تغییر داد و تحت عنوان حزب رفاه وارد صحنه فعالیت‌های حزبی شد. در سال ۱۹۹۱ حزب رفاه به درون مجلس نمایندگان راه می‌یابد،

چهار سال به فعالیت‌های مؤثر در داخل و خارج مجلس می‌پردازد و نتیجتاً زمینه مساعد می‌شود که در انتخابات سال ۱۹۹۵ با ۲۱ درصد کل آرا مقام اول را در میان احزاب رقیب کسب نماید. در سال ۱۹۹۶، اولین دولت ائتلافی اسلام‌گرا در سیاست ترکیه تشکیل می‌شود.

روشن است که دهه ۹۰، دهه اوج اسلام‌گرایی در سیاست ترکیه است، به همان اندازه که دهه وارد آمدن اصلی‌ترین ضربات بر پیکر این گرایش و جنبش نیز هست. به سخنی دیگر، جنبش سیاسی اسلام‌گرایی تحولات این دهه را با فراز و با فرود خود توضیح می‌دهد. اما باید انصاف داد که در سطح هژمونیک یا از نظر برتری نیروهای اجتماعی، این دهه گویای فراز و ارتقای اسلام‌گرایی بود. در مقایسه با ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های رسمی و غیررسمی که نیروی خود را در طی چندین دهه کشاکش‌های سیاسی با یکدیگر به هرز برده بودند، اسلام‌گرایی سیاسی (رادیکال) نیرویی تازه نفس بود که گویی از الهام و شوق عمل نصیب وافر می‌دارد.

اسلام‌گرایی که به صورت غیررادیکال خود یک سنت مستقر در سیاست ترکیه از انتهای دوره عثمانی تا ابتدای دهه ۱۹۸۰ و دقیق‌تر، تا قبل از ظهور انقلاب اسلامی بود، به طور کلی ویژگی محافظه‌کارانه و غیرانقلابی داشت. اما بهره‌مندی از نگاهی مستقل و مبتنی بر ابتکار عمل به مسئله حکومت و یا گونه‌ای اعتماد به نفس که به مبارزه برای دسترسی کامل به حکومت منجر شود، بی‌تردید پدیده تازه‌ای بود و نمی‌توانست

بدون تأثیرپذیری از پیروزی یک انقلاب دینی در کشور همسایه باشد.

سیاست ترکیه در این مرحله هم در عرصه خارجی و هم داخلی به بهره حساس خود می‌رسد، گویی جریان‌های هشتاد سال تاریخ جمهوریت و مجموع باورهای کمالیستی و تجارت دولتی به ناگاه در یک ظرف زمانی ده ساله می‌ریزد و آنگاه به مبارزه‌ای تازه بر می‌خیزد: مبارزه با الهام جدیدی که از ایران می‌آید، اراده معطوف به اسلامی کردن «کامل» سیاست باروش‌های انقلابی یا غیر آن. در این دهه نظریه و عمل کمالیستی به چالش تازه‌ای فراخوانده شده بود. آنچه صورت پذیرفت گونه‌ای نبرد تاریخ با سیاست، سنت با تازگی یا زمینه با زمانه بود.

براین اساس، درک سایق اصلی سیاست ترکیه در این دهه و لاجرم درک سیاست خارجی آن، مستلزم داشتن تصویری هم عمیق و هم همه‌جانبه است که ضرورتاً بایستی تصورات مرکزی و مراحل آغازین تأسیس جمهوری کمالیستی را به عنوان پایه مقوم مراحل بعدی تاریخ این کشور در نظر داشته باشد. آغاز شدن این مطالعه با بررسی اصول کمالیستی و مراحل تأسیس جمهوری کمالیستی به همین دلیل بود. جمهوری کمالیستی از یک مجموعه شرایط تاریخی خاص و از نوع یک فرد برخاسته بود. این جمهوری از مدل‌های فرانسوی و روسی الهام گرفته بود، یعنی اقتدارگرایی آغازین خود، حکومت تک حزبی و اقتصاد دولتی را از تجربه حکومت شوراهای روسیه اخذ کرده بود و



لایسیزم شق ورق خود و مفهومی از یک ملت - کشور متمرکز که در داخل آن اصل شهروندی (Citizenship) مبنای حقوق است و نه هویت‌های قومی یا مذهبی را از فرانسه گرفته بود. شهروندی سکولار به معنای جعل یک ملت همگن بود که هم خود را به مدرنیسم اختصاص داده و به طریقی غیرقابل‌نسخ به اروپای عصر روشنگری گره خورده بود.^(۴۳) بنابراین ترکیه مدرن از آغاز حیات خود بستری برای رویاهای مغشوش بوده است. الهامی رویا گونه برای پوشی چندگانه و متعارض موجب شد که ترکیه کمالیست از آغاز حیات، خود را درگیر طرح‌ها و کوشش‌هایی سازد که در عین فقدان زمینه منسجم فکری، بسیار مدعیانه یعنی تام‌گرایانه (توتالیتری) نیز بودند. کوشش‌ها در خدمت استقرار و نهادینگی یک نظم ابتدائاً فرهنگی بود، مع الوصف چنین نظمی حتی در ذهنیت رهبران اولیه جمهوری کمالیستی از وضوح و روشنی بهره نداشت، زیرا در واقع سامانی روایی از گرایش‌های متناقض بود که در آن می‌شد لیبرالیسم فکری را مجموعاً در کنار ملی‌گرایی رومانتیک، نژادپرستی و تجاوز را در کنار پذیرش نظریه تفکیک‌فوا، لیبرالیسم اقتصادی را در کنار اتاتیزم و بی‌دینی پرسرو صدا را در کنار نوعی اسلام‌گرایی دولتی و حسب‌ادعا خالص شده، دید. به بیانی دیگر، ترکیب انقلابی‌گری اقتصادی با محافظه‌کاری سیاسی، سنت اروپایی سکولاریزم (آزاد-دینی) با سنت عملی اجبار بر اعتقاد دینی، لیبرالیسم اقتصادی با نژادگرایی فاشیستی، گرایش‌های نهادینه اروپاگرایی با

منطقه‌گرایی اسلامی در سیاست خارجی و در نهایت، ترکیبی مشی‌جازمانه جدایی‌دین و سیاست با بهره‌گیری از انبان مشروعیت نهاد سنتی دین به ویژه در دهه‌های آغازین جمهوری، همه در واقع نه ترکیب که به هم آمیختن کارد و پنیپر بوده است. به طور کلی، مجموعه تعارضات ترکیه مدرن را می‌توان تحت دو عنوان تعارض نوسازی اقتصادی با نوسازی سیاسی (تعارض اقتصاد و سیاست) و فلسفه با دین مفهوم بندی کرد. ترکیه سال‌های دهه ۹۰ رنجور از تمایلاتی در درون دولت بود که در مسیر متفردانه خود، یکدیگر را تضعیف می‌کردند. گسست‌ها و آونگ‌های فکری در سیاست ترکیه ترجمانی از پذیرش‌های آیینی متفاوت و متناقض است که در اندیشه نخبگان سیاست ترکیه همگن نشده و نتیجتاً هر یک از گرایش‌ها، عرصه یا دوره‌ای از سیاست داخلی ترکیه را عرصه نفوذ خود می‌سازند. رشد متباعد تناقضات فکری و سیاسی در دولت و جامعه، موجب خلق و تشدید بحران هویت می‌شود. بحران هویت، اگر تجربه‌ها و مراحل دولت-ملت‌سازی در تاریخ اروپای غربی را ملاک بگیریم، هم آغازی برای بحران‌های دیگر و هم پرناتری شامل اغلب آنهاست. بحران هویت اما، مفهومی با یک سطح بالا از تجرید است. آیا می‌توان این بحران مرکزی و بحران‌های تابع آن را در قالب یک اصطلاح به صورتی، هم یگانه و هم به میزان بیشتری معطوف به واقعیت، بیان کرد؟ یک پاسخ موقت، بحران دولت (حاکمیت) است. به این مسئله توجه بیشتری

عطف می‌گردد. در اینجا کافی است که به عنوان نتیجه‌ای از مطالب پیشین، خاطرنشان کنیم، ترکیه مدرن بهتر از هر ابزار نظری، می‌تواند با فرض رشد مستقل گرایش‌ها و یا به طور کلی با اندیشه‌ی تعارض توضیح داده شود.

در این میان کمالیزم به جای آن که راه حلی برای وحدت اصولی گرایش‌های ترکیه مدرن باشد، خود، بیانی ویژه برای آن یا شکلی از همان گرایش‌هاست. اصول شش‌گانه ایدئولوژی رسمی کمالیزم، اصول نظری جامعی نیستند. اتقان یا سازمان نظری که جامع آنها باشد، قابل تصویر نیست و بیشتر همچون گونه‌ای مانیفست حزبی می‌نمایند. اندیشه‌های آتاتورک به نحوی که پیشتر اشاره شد، تماماً التقاطی و به دور از یک الگوی میانه و مستقل بود. با نگاهی کلی به تحولات سال‌های دهه ۹۰ در ترکیه می‌توان ارزیابی نمود که تنها سه اصل ملی‌گرایی، دنیوی‌گرایی (سکولاریزم) و جمهوری‌خواهی از اصول شش‌گانه کمالیستی هم‌چنان معتبر مانده است. آیا نمی‌توان گفت که در حال حاضر تنها نیمی از ایدئولوژی ترکیه مدرن مورد پذیرش ترکیه امروز قرار دارد؟

نقض برخی از آرمان‌ها و تصورات که سازنده تاریخ مدرن ترکیه هستند، گویای مشکلاتی ایدئولوژیک در تفکر دولت مدرن ترکیه است که می‌توان آن را بحران در اندیشه دولت مدرن ترکیه نامید. نتیجه عملی این بحران دو چیز است. یکی صعوبت در دمکراتیک دانستن دولت ترکیه از نگاه اروپایی، که مشکلی داخلی

است و دیگری آونگ‌ها در رفتارهای خارجی است. ما به مورد دوم توجه بیشتری خواهیم داشت. اما ابتدا باید بحران در اندیشه دولت مدرن در ترکیه تبیین شود.

نظریه حاکمیت یا اندیشه نهایت دولت، نظریه‌ای کهن و درعین حال مفید و راهگشاست. این نظریه تاکنون برای این هدف حفظ شده است که ممکن است همه حکومت‌ها با شرایطی اضطراری مواجه شوند که در آن قواعد حقوقی معمولی باید کنار گذاشته شوند تا دولت بتواند ادامه حیات دهد. نظریه حاکمیت بر طبق آرای بُدَن (Bodin)، هابز (Hobbes) و حقوقدانان پوزیتیویست انگلیسی فقط می‌تواند در تقابل با شرایط سیاسی طبیعی و متعادل معنا بیابد؛ شرایط طبیعی که در آن این فرض جاری است که قدرت به صورت تفکیک شده وجود دارد و حکومت به صورت مردم‌سالارانه دست‌به‌دست می‌گردد. حاکمیت بیشتر در تناسب با دوره‌هایی چون جنگ داخلی یا خارجی مطرح می‌گردد. برتراند راسل موعظه می‌کرد که «هنگام جنگ یا صلح کنید یا یک پادشاه بر سر کار بیاورید.» پادشاه در لحظات سخت، حاکمیت را در وجود خود متبلور می‌کند. نظریه حاکمیت، به همراه فردی که گاه این نظریه در آن متجسد می‌شود، به عنوان قوه و استعدادی مطرح است که نظم سیاسی-اجتماعی را در برابر خطرهای واضح و برجسته تداوم می‌بخشد و توجیه‌کننده اقتدارات فوق‌العاده‌ای است که درگاه اضطرار، به وسیله آن، همه حکومت‌ها یا رژیم‌ها باید بتوانند به

اقدامی قاطع، متمرکز و بی گفتگو دست بیازند تا خود و جامعه را حفظ نمایند. اما سیاست (منظور سیاست دموکراتیک است) آن گونه که ولتر (Voltaire) می‌گفت، تناسبی با شرایط یک شهر در حال محاصره ندارد. وضعیت‌های اضطراری چیزی است که دوره حاکمیت و دوره سیاست (یا وضعیت قانونی - دموکراتیک) را از هم جدا می‌کند.^(۴۴)

به طور کلی نمی‌توان در سطح نظری، جلوی رسیدن یا گسترش‌یابی مفهوم حاکمیت به آستان کلیت نظام اجتماعی و حیات تاریخی آن که یک شکل ویژه سیاسی را نیز متضمن است، گرفت. اگر نظریه حاکمیت را مفهومی گویای رسوب‌گذاری تاریخی سنت‌های عمل سیاسی و ترکیب آن با منطق ممکن تحولات تاریخی یک جامعه بدانیم، در ترکیه نه سنتی از عمل سیاسی رسوبی وجود داشت و نه بر روح و ذهنیت دو قوم اصلی ساکن در ترکیه، منطق، برداشت یا تصورات عمومی یکسانی از تحولات وجود دارد. به ویژه، در مورد اول باید گفت تعارض‌های متفاوتی که در دوره هشتاد ساله کمالیزم پوشیده نگاه داشته می‌شدند، در دهه ۹۰ در قالب سه چالش اساسی یعنی، گرایش‌های ناسیونالیستی - فاشیستی، اسلام‌گرایی سنتی اما مدعی ولیرال، حاکمیت رابه خود مشغول کرده بودند. در همین دهه، اسلام‌گرایی رادیکال وضع را حتی پیچیده تر هم کرده بود. در میان چهار چالش، اسلام‌گرایی سنتی با گرایشش برای دستیابی کامل به حکومت، چالشی گرچه

تعیین‌کننده، اما متأخر بود، زیرا مدت زیادی نبود که به خود آگاه شده و نگاهی مستقل و مبتکرانه بر خود می‌افکند. اسلام‌گرایی رادیکال نیز پدیده‌ای متأخر بوده و هست. بنابراین می‌توانیم چالش یا تعارضی که موجب اصلی بحران دولت می‌شود را در پیوند ناموفق فاشیزم ترکی به عنوان یک ذهنیت و روندهای دموکراتیک عمل سیاسی به عنوان ساختار بدانیم. در ترکیه مدرن، به طور کلی، و جبهه‌نظر با ساختار همسان نیست. این در حالی است که، تعارض و جبهه‌نظرها نیز وجود دارد: تعارض ارزش‌های مترتب بر اقدام دموکراتیک با ارزش‌های مترتب بر عمل ملی‌گرایانه - نژادی. اگر بخواهیم تعارض را روشن‌تر بیان نماییم، می‌توان از تعارض دو اندیشه نام برد که گرچه هر دو مدرن هستند، اما یکی در عین حال از تصویری باستانی از تاریخ ترکیه ریشه می‌گیرد و دیگری (لیبرالیزم) ارتباط اساسی تری با تجربه مدرنیته دارد. حتی به صورتی بسیار کلی تری می‌توان از تعارض‌های فکری آلمانی و فرانسوی - آنگلوساکسونی در اندیشه دولت مدرن ترکیه که مجموعاً ذیل عنوان لاییزم به تصور کشیده می‌شوند، سخن گفت. نتیجه ترکیب همین تعارضات است که موجب می‌شد دولتی که در سطح حقوقی و حقوق اساسی، دموکراتیک ولیرال بود، در برخی سطوح سیاست خارجی امپریالیست بود،^(۴۵) و در سطح سیاست داخلی بین ناسیونالیزم و اسلام‌گرایی در نوسان قرار داشت، چنان‌که برای تجارت آرا، حتی سیاستمدارانی همچون چیللر و ایلماز نمایش‌های

اسلامی می دادند. در اصل، شاید به دلیل همین بحران بود که بارها در این زمان ادعا می شد احزاب سیاسی، محتوا و جهت خود را از دست داده و نمی توانند تحولات ابتدای دهه ۸۰ به بعد را نمایندگی کنند؛ احزاب، سازمان‌هایی برای تجلی خواست‌ها، منافع اقتصادی و جریان‌های فکری نیستند و حداقل این که اگر قبلاً چنین بودند، اینک چنین نیستند و از نظر فلسفه وجودی خود، تا اندازه زیادی مخدوش شده‌اند، به بیان دیگر، در سال‌های دهه ۹۰، عملکرد احزاب از زمینه‌های مشخص خود عاری شده بود.^(۴۷)

معضل غیرنهادینگی احزاب، خود به بحران دولت راجع است و یکی از حلقه‌ها یا واسطه‌های تأثیر این بحران بر حیات جامعه سیاسی است. ظاهراً این‌گونه است که بحران دولت باید حوزه حیات نخبگان سیاسی را در برگیرد و نتایج مستقیمی بر زندگی متعارف‌توده‌ها و حتی جامعه سیاسی ترکیه (آحاد متشارك در روندهای سیاسی، رأی‌گیری‌ها، احزاب و غیره) نداشته باشد. آیا جامعه ترک سال‌های دهه ۹۰ در برابر تعارضات مندرج در آموزه دولت مدرن ترکیه سترون و لا اقتضا بود؟ در نظر سنجی‌های متعددی به نظر می‌رسید که اکثریت جامعه ترک تصویری از تناقض میان اسلام و نهادهای کلیدی در جمهوری آتاتورک و نیز از مفاهیم متعارض مندرج در این آموزه ندارند و همه را بخشی از یک هویت واحد می‌انگارند.^(۴۸) اما این تصور را نباید نهایی انگاشت، زیرا تناقضی که آنها (عمدتاً بین اسلام‌گرایی و ارزش‌های سیاسی مدرن) در

ذهنیت ساده و بسیط خود حل کرده بودند، در همان زمان در طیف‌های متفاوت در حال انباشت و گسترش خود بوده و مآلاً در سطح حیات سیاسی کل خود را باز تولید کردند. حاکمیت، طبق برداشت کلاسیکی، حاصل آشتی تدریجی میان اجزای زیست‌مدرن ترکیه یا عناصر سازنده حیات معاصر ترکیه است. اما ترکیه مدرن، در سطح وجهه نظر، عرصه آشتی نیست، تعارض است. نمی‌توان تأکید داشت که اقوام کُرد و ترک زیست تاریخی مشترکی پیدا کرده‌اند. از دیگر سو، لایسیزم و اسلام‌گرایی (حتی در معنای غیررادیکال آن) نه دوایده متفاوت، که جهان‌هایی متفاوت‌اند. لایسیزم نیز، چنان که دیدیم، ایده بی‌معنایی است زیرا در بطن خود فاشیسم ترکی و لیبرالیسمی بدون جهان‌بینی را جای داده است. به سختی ممکن بود و اینک نیز هست که اجماع قدرتمندی حول این محورها شکل گیرد.

می‌توان اندیشید، حتی اگر اسلام‌گرایی سنتی از ابتدا در ساختارهای سیاست ترکیه وجود نمی‌داشت و نیز اگر اسلام انقلابی دهه ۸۰ نیز پدیدار نمی‌شد، تعارض موصوف در اندیشه لایسیزم ترک یا اندیشه دولت مدرن ترک، دیر یا زود بحران را می‌آفرید. قانون اساسی ترکیه به تبع خواست مصطفی کمال، از همان ابتدا در پی وحدت تام «دولت ترک» و «ملت ترک» بود و این اصل ساده انگارانه را در خود داشت که «هر کس که بنا به تابعیتش وابسته به حکومت ترکیه باشد، ترک است». اصول کمالیستی مندرج در قانون اساسی ترکیه، هماهنگی ملت ترکیه را



با دولت ترکیه طلب می‌کند. اما در جستجوی هماهنگی، خود به بهترین نماد بحران در معنای دولت ترکیه بدل می‌شود. بحرانی که در آن، ملت کشور ترکیه در چنبره سه روایت فاشیستی، لیبرالی و اسلام سنتی گرفتار است. در اینجا بهتر است نمودار ساده‌ای از گرایش‌های مرکزی در سیاست ترکیه دهه ۹۰ ترسیم نماییم.

اسلام لایسیزم

۱- اسلام‌گرایی (رادیکال) ۳- لیبرالیسم سیاسی ترک
 ۲- اسلام‌گرایی سنتی ۴- ناسیونالیسم نژادی ترک

اندیشه دولت مدرن در ترکیه آمیزه‌ای از عناصر دوم، سوم و چهارم است. در اغلب سال‌های دهه نود سنت اسلام‌گرایی سیاسی غیررادیکال در اشتراک با سنت لیبرالی ترکیه، علیه‌گرایش ناسیونالیسم نژادی قرار داشته است. روشن است که بالاترین نقطه‌هرم حاکمیت سیاسی در ترکیه در اختیار گرایش ناسیونالیسم نژادی است. گرایش لیبرالی در مصادر اداری و حکومتی جای دارد. اغلب، نظامیان حاملان اندیشه ناسیونالیسم نژادی هستند و عملاً قدرتمندتر از سیاستمداران لیبرالی هستند که آنها نیز چندان بی‌بهره از الهامات نژادی و ناسیونالیستی نیستند. وضعیتی از حاکمیت که نظامیان عملاً و به‌طور سنتی حق گفتن سخن نهایی را دارند و در عین حال دیده نمی‌شوند، دولت پادگانی (Garrison State) نام دارد. لاسول (Lasswell) دولتی را پادگانی می‌نامد که در آن متخصصین مدیریت بحران و خشونت، پست‌های

کلیدی را تحت نفوذ خود داشته و با در اختیار داشتن ابزارهای مدرن علمی و تکنولوژیک، به راه‌حل‌های خشونت آمیز در چالش‌های داخلی تمایل زیادی نشان می‌دهند. لاسول با تفاوتی که میان دو نوع دولت پلیسی و دولت پادگانی قابل می‌شود، معتقد است که توفیق یک دولت در امر کنترل مخالفان (اپوزیسیون) قدرتمند سیاسی، به تقویت سرویس‌های اطلاعاتی و خبررسانی‌های مخفی می‌انجامد و همین امر باعث رشد فرهنگ سیاسی خاصی میان دولتمردان می‌شود که با استفاده از ابزارهای پلیسی در رقابت‌های سیاسی دخالت تعیین‌کننده نمایند. (۴۹) اما روشن است که تداوم دولتی ماهیتاً نظامی یا پادگانی، حتی اگر به مدت چندین ده سال طرف‌گفتگوی جناح‌های سیاسی همدست یا غیرهمدست باشد، با این حال گویای روندی خودکاهنده و عقیم است، زیرا این دولت باید بدون ارتباط مسئولانه و ارگانیک با لایه‌های میانی و بالای جامعه مدنی (سیاسی) چالش‌های مختلف داخلی و خارجی را پاسخ گوید. کاهش تدریجی در توان سیاسی و میزان نفوذ اجتماعی امرای نظامی، اگر جامعه و رهبران ترک ضرورت بازنگری‌های اساسی در سیاست این کشور را درک نکنند، امری محتوم و گریز ناپذیر است؛ به‌ویژه اگر خصوصیات روانشناسانه رهبران نظامی همچون نقصان تساهل و بلندنظری، اتکای به روش‌های فیزیکی و خشن، درک محدود از ظرایف سیاست داخلی و جامعه سیاسی، قدرت پایین چانه زنی با قدرت‌های خارجی و غیره را

ی بحران نهفته در اندیشه سیاست خارجی ترکیه

در ابتدا گفتنی است که نگرش سیاست خارجی ترکیه، احتمالاً برجسته تر از بسیاری از دیگر کشورها، محصول تلاقی نظریه و عمل است. منظور از عمل، محافظه کاری و عمل گرایی است که نهایتاً از موقعیت ویژه استراتژیک ترکیه به عنوان پیوستگاه سه قاره حاصل می شود. سیاست خارجی ترکیه تا حد زیادی از جغرافیا و موقعیت استراتژیک آن متأثر است. علاوه بر جغرافیا، سیاست خارجی ترکیه از تاریخ و اقتصاد هم ناشی می شود. این سه متغیر، به طور کلی منابع و مجراهای تاریخ سیاست خارجی ترکیه مدرن بوده و سنت های رفتاری آن را خلق کرده اند. تأثیر فرهنگی - روحی تاریخ امپراتوری عثمانی هیچگاه سایه خود را از سر ترکیه مدرن برنداشته و در تمام ادوار سیاست ترکیه، تأثیر آشکار و پنهان این عامل مورد توجه ناظران بوده است. در دهه ۹۰ و خصوصاً در زمان اربکان، این تأثیر با عنصری از خود آگاهی ملی و دینی در هم آمیخت. (۵۲)

جبر ناشی از راه ویژه توسعه اقتصادی وابسته، با هدف صادرات به کشورهای منطقه، دستگاه سیاست خارجی ترکیه را از همان آغاز دوره آتاتورک متوجه ضرورت گونه ای منطقه گرایی مسالمت جویانه و در همان حال مستقلانه ای (نسبت به تمنیات قدرت های خارجی) جهت تأمین راه های ورود و خروج مواد خام و کالاهایی که حتماً باید در بازارهای منطقه به فروش می رفت، نمود. (۵۳)

نیز در نظر آوریم. «اریک رولو» این مشکل را به دین نحو بیان می کند:

«اکنون، ترکیه به تعبیری در یک دو راهی ایستاده است، برای رهبران ترک کافی نیست که سیاست های داخلی خود را نوسازی کنند، به وصله پینه کردن اقتصاد خود پردازند و یا جهت گیری های خود در سیاست خارجی را روشن سازند، وظیفه ای که بر عهده آنان است، بسیار اساسی تر می نماید؛ البته اگر آنها بخواهند به ریشه ها در رسند و نه صرفاً به نشانه های خارجی مرضی که جمهوری را می فرساید. هفتاد سال پس از بنیانگذاری توسط آتاتورک، اینک عمیقاً احساس می شود که جمهوری محتاج و درمانده یک بازنگری بنیادین در مورد برخی فرض های اساسی آن در پرتو تغییراتی است که جهان را دگرگون ساخته اند، این درست است که برخی از اصول کمالیزم فرسودگی های اساسی یافته اند، ولی در عین حال برخی اصول دیگر هم چون جزم هایی تقویت شده اند و به طور مداوم به عنوان بهانه هایی برای توسل به یک محافظه کاری سخت، به ویژه در مورد حقوق اقلیت ها، به کار گرفته می شوند، اصول جزمی شده، به این ترتیب، هم به جمود نهادهای جمهوری و هم به تضعیف نقش ترکیه در مسایل بین المللی منتهی شد.» (۵۰)

بی تردید آینده یا آینده نزدیک حاکمیت در ترکیه از کناکنش ها و نوع روابط میان دونیروی لیبرالیزم سیاسی (مستقر در حکومت) و ناسیونالیزم نژادی (مستقر در هرم حاکمیت) ناشی می شود. (۵۱)

متغیرهای سه‌گانه، منابع بخش عمل‌گرایانه یا غیر دکترینی نگرش سیاست خارجی ترکیه را می‌سازند. اما نگرش سیاست خارجی ترکیه تا چه حد دکترینی است؟ واقعیت آن است که جامعه و سیاست ترکیه مدرن به دلیل قوت‌گرایش‌های ایدئولوژیک و نیز به دلیل طبیعت ایدئولوژیک دولت مدرن در این کشور، به سادگی می‌توانست طرح‌های انقلابی و پرشور را بر تافته و یا بدان توجه نشان دهد. با این حال تاریخ سیاست خارجی ترکیه چنین چیزی را نشان نمی‌دهد. بخشی از دلایل آن به متغیرهای سه‌گانه‌ای برمی‌گردد که پیشتر ذکر آن رفت، اما دلیل دیگر به این حقیقت برمی‌گردد که اصولاً سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، موضوع عینی‌ترین و مهم‌ترین واقعیت‌های جمعی است و ایده‌آلیزم‌های پرشور و شور و انقلابی‌گری‌های عملی در آن عمری ناپایدار دارند. با وجود این، سیاست خارجی کمالیستی اصطلاحی بی‌معنا نیست و آرای مدرنیستی مصطفی کمال بعد سیاست خارجی نیز داشت. مصطفی کمال با توجه به نظر موافقت‌آمیز سران کشورهای غربی، جمهوری خود را در سطح ملل مسلمان و عرب منطقه، پرچمدار مدرنیزم و دموکراسی می‌دانست. این احساس رسالت مدرنیستی، خود بخش عمده‌ای از مفروضات دکترین کمالیستی را تشکیل می‌دهد و می‌توان آن را بخش ناظر بر سیاست خارجی کمالیزم تلقی نمود. منطقه‌گرایی مسالمت‌جویانه و در همان حال مستقلانه آتاتورک - سیاستی که بعد از جنگ دوم جهانی

کاملاً تبعی شد - از طریق گونه دیگری از منطقه‌گرایی که در خود نهفته داشت و ثمر داد، یک ویژگی متناقض با ویژگی سابق راه‌همزمان در درون خود پرورانده بود و آن رگه‌هایی از نژادگرایی در اندیشه دولت ملی ترک بود. این گرایش مضمّر، مسالمت‌جویی دکترینی کمال را دچار تناقض درونی و به تبع آن ضعف و فتور می‌نمود. گرایشی که، اصولاً خالق یک امپریالیزم منطقه‌ای یا دستکم رفتارهای قلدرمآبانه در قبال کشورهای منطقه است. مع الوصف، عرصه تبلور این گرایش نه مرزهای شرقی که بیشتر مرزهای غربی ترکیه بود. در واقع مشی منطقه‌گرایی دکترینی مستقلانه ترکیه را که ناظر بر جهان عرب بود، اختلافات واقعی این کشور با تعدادی از کشورهای حوزه بالکان همچون بلغارستان، آلبانی، قبرس و یونان تحت الشعاع قرار می‌داد. در واقع بیشتر همین اختلافات ناشی از الهام نژادگرایانه سیاست خارجی ترک‌ونه منطقه‌گرایی کمالیستی بود که دست آمریکا را در ترکیه بازتر نمود، به نحوی که می‌توان گفت، اگر عامل درونی یا ذهنی برای عدم تسری منطقه‌گرایی کمالیستی - که در ابتدا مشی مصطفی کمال بود - فحای نژادپرستانه و لاجرم ذاتاً امپریالیست مندرج در برنامه استراتژیک دولت ملی ترک بود، بی‌تردید عامل بیرونی تحمیل حدوداً ۵۰ ساله برنامه‌های خاورمیانه‌ای و اروپایی سیاست خارجی آمریکا بر این کشور بوده است. تحت تأثیر این دو عامل بود که مشی مستقلانه منطقه‌ای ترکیه تدریجاً به نقش تابع بین‌المللی این کشور

بدل شد و بدانجا انجامید که در جنگ خلیج فارس در ابتدای دهه ۹۰، ترکیه به تعبیری تبدیل به پادگان آمریکاشد. اجرای مفاد و اهداف آمریکایی در طرح های سیاست خارجی ترکیه، در واقع روندی معارض با فحاوی کمالیستی بود که منطقه گرایی مستقلانه ای را در کنار دوران کوتاهی از اروپایی گرایی ایده آلیستی، الهام می کرد.

بدین ترتیب می توان نتیجه گرفت که اصول کمالیستی گرچه در سیاست داخلی کمابیش در جریان بود، در سیاست خارجی تدریجاً به مفهومی غایب بدل شد. اما در میانه دهه ۹۰ و مشخصاً در دوره نخست وزیری اربکان این وضعیت عکس شد؛ یعنی زمانی که حسب نظر عمومی، آموزه های کمالیستی در سیاست داخلی به بن بست رسیده بود، توسط اربکان گرایش کمالیستی در سیاست خارجی رو به احیاء یافت. آکتیویزم حزب رفاه در سیاست خارجی ترکیه، در واقع معارض با لاییزم نخبگان لیبرال (یا میلیتاریستی) بود که طراح یا مجری تمایلات آمریکایی در منطقه بودند و نه با کمالیزم. حزب رفاه در دوران حکومت خود با انسان ها در کشاکش بود، نه با آموزه (دکترین). با حاکمیت حزب رفاه بر اریکه سیاست خارجی کشور، سنت مکتوم استقلال گرایی سیاست خارجی ترکیه که در عمل می توانست گونه کم رمقی از امپریالیزم (گسترش طلبی) اقتصادی و مرجعیت سیاسی (تا حدی همچون دوره اوزال) را بیافریند، به سوی احیا و قدرت گرفتن پیش رفت. (۵۴)

سیاست خارجی دولت اربکان، بسیار متفاوت

از سیاست های داخلی او، یک سیاست خارجی کمالیستی بود، زیرا همان اهداف را دنبال می کرد. اما بعد از سال ۱۹۹۶ که دوران حکومت حزب مام میهن و مسعود ایلماز آغاز شد و طی سال های بعد از آن، گرایش و نگرش کمالیستی در سیاست خارجی ترکیه در محاق فراموشی قرار گرفت و به تدریج به سوی سیاست داخلی مجدداً بازگشت و موضوع همان سیاست ها واقع شد. با اجتناب از نگرش کمالیستی، نگرش دستگاه سیاست خارجی ایلماز و نخست وزیران بعدی به جهان خارج به گونه ای بود که می شد آن را کاملاً لاییک دانست، زیرا تداوم تناقض گونه احساس نژادی - ناسیونالیستی و روش های غرب پسندانه در آن، مخصوصاً از سوی نخبگان اروپایی، همچنان درک می شد. این دوگانگی، چنان که پیش تر ذکر شد، همان چیز است که در سیاست معاصر ترکیه، به طور کلی و تا اندازه ای لایشعر، به لاییزم مشهور است. لاییزم یا دوگانگی متعارض ناسیونالیزم نژادی و علاقه به روش های لیبرالی، در سیاست خارجی ترکیه، از یکسو با پذیرش کامل سیاست های خاورمیانه ای آمریکا و گرایش شدیداً آمریکاگرایانه همراه است و حاصل دوره هایی طولانی از روابط تنگاتنگ با سیاست های آمریکایی در منطقه است و به جان غرب گرایانه بودن (نگرش کمالیستی) آمریکاگرایانه است و از سوی دیگر، تابعی از گرایش به استقلال رأی یک دولت ناسیونالیستی مدعی است. بر این اساس، یک داوری عبارت از این خواهد بود که نگرش لاییک یعنی

نگرشی توأمان آمریکا باورانه و ناسیونالیست، با توسل به روش های غیردموکراتیک، توطئه آمیز و زورمندانه، گرایش سکولاریست یعنی حکومت اربکان را کنار زد؛ حکومتی که به فواید و منافع دنیوی ایمان صادقانه دینی می اندیشید؛ دین و دنیا را، با فرض جدایی شان، با هم می خواست؛ نافی توسلات سخت و محکم به عناصر حرمت مند دینی در اقدام و یا اخذ تصمیم بود و در یک کلام، به جای ارتدوکسیزم اعتقادی، جستجوی «رفاه» بود و شاید معتقد بود که دین برای ماست، نه ما برای دین.

از آن سو، نگرش لایبکی با احساس ضعف و خودکم بینی فراوان همراه است، این زبونی که نتیجه ده ها سال سیاست های واکنشی و تبعی است، به دنبال خود احساس پایداری از عدم امنیت و ضرورت اتکایابی را ثمر می دهد. زیرا ترک ها اغلب در منطقه دولت هایی را می بینند که ثبات خود را مشروط به سیاست های آمریکا دیده و از این رو نظرگاهی کمابیش مرددانه نسبت به آن دارند، حال آن که ترکیه، اندکی کمتر از اسرائیل، همواره متکی به آمریکا بوده است و همین اتکا را همیشه برگ برنده خود دانسته است. اما آمریکامداری، بنیان نگرش لایبکی در سیاست خارجی نیست. این نگرش خود در خدمت لایه زیرین تری از نگرش نژادی ناسیونالیستی قرار دارد، نگرشی گرچه احساسی، کمتر پروده و کمتر مفهوم بندی شده، اما بسیار سوق دهنده. نگرش لایبکی امکان مانور و بازی با حق انتخاب ها را محدود می داند و فاقد حس ابتکار

عمل است. باور به کارایی کامل روش های زورمندانه و استیلا مدارانه در مواجهه با مسایل را دارد و آن را علاوه بر ایجابات ناسیونالیستی خود، از سنت عتیق نوسازی های آغازین عصر جمهوریت به ارث برده است. چنین نگرشی احتمالاً معدل یا حد متوسطی از محدوده توانایی ها و ظرفیت های داخلی از یکسو و گستره الهامات امپریالیستی - قومی این دولت از سوی دیگر است. به طور کلی در تفکر سیاسی ترکیه مدرن انقلابیگری (یا ضدنظم موجود بودن) که در اندیشه ناسیونالیزم جاری است، به محافظه کاری موجود در اندیشه دموکراسی (یعنی احترام به هنجارهای سیاسی عمومی ناشی از تاریخ و فرهنگ اروپایی) پیوند خورده است. از نگاهی دیگر، در برداشت ترکی از مدرنیسم، می توان از تعارضی سخن راند که در آن از یکسو مدرنیسم در قالب لیبرالیزم به عنوان روش و مشی حکومت و راهی عملیاتی برای ارتقای «ملت» نگریده می شود (لیبرالیزم همچون روش و مشی)، و از سوی دیگر مدرنیسم در قالب ناسیونالیزم به عنوان یک اعتقاد یا حقیقت مطرح است، اعتقادی که پرده از حقیقت وجود «ملت ترک» برمی گیرد (ناسیونالیزم همچون ماهیت). به علاوه نگرش اقتصادی یا اندیشه مرکزی در سیاست گذاری های اقتصادی در این کشور نیز بین اتانیزم و لیبرالیزمی که به راحتی با سرمایه های خارجی ارتباط برقرار می کند و توسط آن ها مشروط می شود، در نوسان بوده و به سامانی نرسیده است. در سطح فرهنگی نیز دولت در

ترکیه بین‌ارزش‌ها و نهادها و تفکر قومی و نژادی از یکسو و ضرورت عینی و ناگزیر عمل بر مبنای قواعد پذیرفته شده مدرن در نوسان بوده است. همین گرایش است که به تحقیر پیاپی «حقوق بشر» منتج از انقلاب فرانسه و «روشنگری فرانسوی» را در ترکیه منجر می‌شود، گرایشی که می‌خواهد فقط «یک ملت» را بر روی یک سرزمین ببیند. بنابر همین تعارضات، اندیشه مبتکرانه مستمری در سیاست ترکیه دیده نمی‌شود. این واقعیت گویای آن است که الهام نژادگرایانه - ناسیونالیستی، فی‌نفسه نمی‌تواند با هیچ‌گونه برنامه یا استراتژی روشنی پیوند بیابد. اما از دیگر سو می‌تواند خود را در درون هر خط‌مشی یا سیاست‌گذاری خاصی که از سوی دولت در ترکیه اتخاذ می‌شود، جاری نماید.

بنابراین، تأثیر احساس ناسیونالیستی در سیاست خارجی ترکیه آن است که این احساس قبل و بیشتر از آن که باعث ابتکار عمل شود، موضوع تداوم و استقرار یک خط مرکزی در سیاست خارجی ترکیه می‌شود؛ یک سیاست خارجی ملتهب و متمایل به تجاوز و رفتارهایی که نشان می‌دهند از یک جهان ذهنی آرام و متعادل ناشی نشده‌اند. در قطعی کلی، سیاست خارجی ترکیه نتیجه‌ای از ترکیب ناموفق طرح و اجرا و یا درست‌تر، تعارض هدف با وسیله است. در واقع می‌توان گفت، منطق‌های متعارض، رفتارهای متعارضی را ثمر می‌دهد. از همین روست که به اعتقاد «رمضان الطافی» سیاست خارجی ترکیه «هیچ‌گاه نتوانسته است در عرصه اعمال و

روابط متقابل سیاسی، مطابق با استانداردهای بین‌المللی، رشد و پویایی مستمری داشته باشد. رفتارهای سیاسی غیر همگرا و به عبارت دیگر، واگرای سردمداران ترکیه و گاه اعمال متعارض دیپلماتیک در آن، روابط این کشور را با جهان خارج دچار نقصان ماهوی نموده‌می‌نماید.» (۵۵)

اصلی‌ترین و فوری‌ترین نتیجه بحران در تفکر یا اندیشه سیاست خارجی (به معنای درکی دستگامی، شامل و کمابیش قطعی از گستره امکانات و محدودیت‌ها و نیز تنوع اهداف و میزان هزینه‌های نیل‌بدان که در قالب یک معدل و حد وسط، منابع ثابت رفتارهای خارجی دولت را شکل می‌دهد)، مشکلات در دستیابی به آماج سیاست خارجی و علی‌الخصوص اهداف امنیتی است. مشکلات امنیتی ترکیه ناشی از تعارض‌ها در رهیافت‌های خارجی این دولت است: سیاست‌گذاران خارجی این کشور در ارتباط با اروپا، گونه‌ای غرب‌گرایی مسالمت‌جویانه و نهادگرایانه؛ در ارتباط با آمریکا گرایش‌های تبعی و اندکی مبتنی بر چانه‌زنی؛ در مناسبات خود با دول کوچک اروپای جنوب‌غربی، وجهه نظرهای پان‌ترکی در ارتباط با کشورهای اسلامی خاورمیانه، تا حدی جدا از سوریه و عراق، سیاست‌های بازاری و مبتنی بر مزایای اقتصادی و سرانجام با کشورهای ترک زبان آسیای میانه، قفقاز، رفتاری توأمان نژادمدارانه (بر اساس تفکر پان) و مزیت‌طلبانه (بازاری) پیش می‌گیرند. دوسویگی اصلی در وجهه نظر سیاست خارجی ترکیه که در این سیاست‌های گونه‌گون نیز متجلی است،

سبب می‌شود که سیاست خارجی ترکیه از هیچگونه نظم درونی و منطق عملی قابل فهمی برخوردار نباشد. نگرش لایبکی همانا زیستن در لحظه‌هاست. البته این نگرش از گرایش‌های تاریخی و نظری بی‌بهره نیست. اما این گرایش‌ها، اقداماتی با جهت‌های مغشوش می‌آفریند. روابط

روشنی که فرضاً میان الهامات تاریخی مندرج در اندیشه بعث و سیاست خارجی عراق تحت سلطه صدام حسین می‌توان برقرار کرد، اساساً در سیاست ترکیه قابل درک نیست.

به هر حال، از دهه ۱۹۸۰ به بعد که رشد اسلام‌گرایی دغدغه اصلی نخبگان سیاست ترکیه شد، در واقع عنصری درونی بر انگاره عمومی نگرش ترکی معاصر اضافه شد و همین مسئله، اصل شدت ترس و بنابراین ضرورت اتکارات در سیاست این کشور فربه نموده است. زیرا بر دغدغه‌های بیرونی نگرش لایبکی، دغدغه‌ای درونی افزوده شد که ناظر بر تمامیت هستی نظام لایبکی بود. نزدیکی‌های فزاینده به اسرائیل، هر

تفسیر دیگری که داشته باشد، تابع وزیر مجموعه‌ای از همین نگرش اساسی ضرورت اتکا به آمریکا، هم برای بقا و هم برای قدرت منطقه‌ای شدن، است. نزدیکی به اسرائیل نتیجه‌ای از این نگرش و در عین حال توضیحی برای آن است. نگرش بحران‌مند لایبکی (حاصل جمع ناسیونالیزم و لیبرالیزم) در منطقه «قدرت» می‌جوید، کاملاً مخالف با نگرش کمالیستی که «مرجعیت» را می‌طلبید. احساس یک جایگاه منطقه‌ای نامطمئن و مآلاً احساس پایدار عدم امنیت ملی - وجه

اشتراک ترکیه و اسرائیل - از اهداف ناهمگون و از منابع مغشوش در تفکر سیاست خارجی ناشی می‌گردد.

در پرتو این بحران و در نتیجه آن، اغلب کشورهای پیرامون ترکیه به دلایل متفاوت موضعی غیردوستانه علیه این کشور اتخاذ می‌کنند. در این میان، ظاهراً فقط اسرائیل استثنا است. اسرائیل برای آن تلقی سیاست خارجی که فضای تنش باری در همه سوی مرزهای خود احساس می‌کند و یک پادزهر ویاسپر است. از مدت‌ها قبل از دهه ۹۰ نیز قابل درک بود که ترکیه با توجه به مشکلات خود به سوی کشوری خواهد رفت که در حوزه بحران خیز سیاست خارجی آن قرازنداشته باشد. ترکیه و اسرائیل را در منطقه، از این لحاظ که هر دو پوینده طریق انزوای تجاوز هستند، می‌توان به سان دو خواهر بدلیج و شرور در جمع خانواده خاورمیانه تمثیل نمود که وجوه توافقی و اشتراکشان برای دیگر اعضا به هیچ روی خوشایند و مطلوب نیست.

نهایتاً یونان نیز آزمایشگاهی برای اثبات بحران در نگرش سیاست خارجی ترکیه است. به تعبیری دیگر، احتمالاً مناسبات با یونان اصلی‌ترین عرصه‌ای است که در آن ناتوانی ترکیه از نیل به یک راه حل کاملاً مسالمت جویانه، ماهیت غیراروپایی (یا شاید غیر متمدن) سیاست این کشور را خصوصاً بر اروپاییان اثبات می‌کند. ماهیت تربیت نشده ناسیونالیزم ترکی را، کشورهای اسلامی و عرب به خوبی در نمی‌یابند، زیرا آنان فقط نمودها یا نتایج این گرایش

را می بینند: فرصت طلبی های گاه زننده، عدم پایبندی به تعهدات، رفتارهای دیپلماتیک گزنده و عدم پایبندی به اصول اخلاقی و عرفیات بین المللی. اگر از عراق در گذریم، فاشیزم ترکی در مواجهه با اعراب و تا حدی با ایران، خود را تعدیل می کند. اما دولت های بالکان و مخصوصاً یونان خود این سیاست را می بینند (هجوم، رفتارهای خشن و قلدرمآب و تهدید).

یکی از موارد اختلافات ترکیه و یونان مسئله احتساب یا عدم احتساب فلات قاره برای جزایر می باشد. اختلاف دیگر دو کشور مسئله حدود

آب های ساحلی در دریای اژه می باشد. مسئله نظامی کردن جزایر یونانی شرق مدیترانه واقع در نزدیکی خاک ترکیه نیز مورد اختلاف است. مسئله دیگر، منطقه اطلاعاتی پرواز بر فراز دریای اژه می باشد. علاوه بر این موارد، تضيیقات دینی یونان علیه مسلمانان ترک شمال این کشور، گو که اقدامی بیشتر واکنشی است، فصل جدیدی بر کتاب تعارضات فیما بین افزود و به ویژه در سیاست خارجی ترکیه، عنصر اسلامی را به نحوی مستقل سرزنده کرد. اخبار روزنامه ها مخصوصاً از زمان جنگ بوسنی به بعد، حاکی از بذل توجه بیشتر ترکیه به مسایل ترکان مسلمان در قبرس و یونان است.

این که مناسبات ترکی «یونانی ابعاد دینی به خود می گیرد، در واقع چنان که می دانیم، ترجمانی از یک اصطکاک وسیع تر تمدنی تاریخی است، اصطکاک که به گونه ای واضح تر خود را در منازعات اخیر بوسنی هرزگوین نمایانده بود:

اتحاد ارتدوکسی علیه اتحاد اسلامی. روسیه، یونان و صربستان سردمداران یک دشمنی مستمر با ترکیه بوده اند و از قضا همه به فرهنگ بیزانس و مذهب ارتدوکس تعلق دارند. ترسیم خطوطی از مرزهای تعارضات تمدنی، به گونه کار مشهور «هانتینگتون»، ممکن است؛ اما هیچگاه نمی توان اثبات نمود که تعارضات حدوداً سی ساله ترکیه و یونان عمیقاً از مسائل تاریخی از این گونه مایه می گیرند. ترکیه هیچگونه دین تعیین کننده ای به تاریخ اسلامی که آن را خاص عهد خلافت می شمرد، ندارد.

برای محافل آگاه تقریباً قابل پذیرش است که گذار از تنش ها و اختلافات و ورود به دوره آشتی و مسالمت، برای ترکیه مشکل تر از یونان خواهد بود. البته یونان همواره ضعیف تر از آن بود و اینک نیز هست، که بخواید در پروسه تعارض، ابتکار واقعی عمل را در دست بگیرد. حتی در اقدامات بداعتی این کشور نیز معنای انفعال و ضعف در اقدام قاطع را می توان دریافت. اما از آن سو، ضعف ابتکار عمل و تصلب دیپلماتیک ترکیه از جهان ذهنی پر آشوب نخبگان سیاست ترکیه به درمی آید و همان نیز به نوبه خود از الهامات متعارض و اهداف نامتجانس جمهوری ترکی، چنان که یاد شد، ناشی می شود. ترکیه مدرن حاوی این درس است که میان اغتشاش نظری و ذهنی نخبگان سیاسی و یک امپریالیزم منطقه ای فاصله چندانی وجود ندارد، چه این که گسترش دومی به آرامش اولی منجر می گردد. در روابط تنش بار یونان و ترکیه، چنان



یا نمایش‌های تهاجمی، چنان‌که یادشد، جلوه‌ای از ویبانی برای بحران هویت دولت ملی است.

پانوشت‌ها

- 1- Mohamad Sadiq, "Intellectual Origins of the Turkish National Liberation Movement", **International studies**, (N.D.) Vol.15, (1976), p.511. Quouted from, Basheer Daabla, "Ideology, Polity and Society in Modern Turkey," (Aligarh: Aligarh Muslim university. Press, 1987), p. 20.
- 2- Daabla, **op.cit.**
- 3- **Ibid.**, p. 21.
- 4- Ahmad Feroz, **The Turkish Exprimint in Democracy, 1950-75**, (London: 1977), p.4.
- 5- Kamal H. Karpat, ed., **Political and Social Thought in the Contemporary Middle East**, (N.Y.: 1986), p. 235.
- 6- Niayazi Berkes, **The Development of Secularism in Turkey**, (Montreal: 1964), p. 438; Don Peretz, **The Middle East Today**, (New York: 1971), p. 163.
- 7- Bernard Lewis, **The Emergency of Modern Turkey**, (London: 1996), p. 410.
- 8- Sadiq, **op.cit.**, p. 515.
- 9- Berkes, **op.cit.**, p. 486.
- 10- Lewis, **op.cit.**, p. 409.
- 11- Karpat, **op.cit.**, pp. 330-31.
- 12- **Ibid.**, p. 333
- 13- Lewis, **op.cit.**, p. 458.
- 14- J. Stanford Shaw and Elzen Kural Shaw: **History of the Ottoman Empire & Modern Turkey Reform, Revolution and Republic -The Rise of Modern Turkey. 1908- 1975**, (Cambridge: Cambridge University Press, 1977), p. 378.
- 15- Berkes, **op.cit.** p. 463.
- 16- **Ibid.**
- 17- Karpat, **op.cit.**, (N.10) p. 324.

که محافل یونانی پیاپی مورد تأکید قرار می‌دهند، بذرهای تنش بیشتر از سوی ترکیه افکنده می‌شود. در چنین شرایطی زمینه‌های مثبت و اشتراکات موجود نمی‌توانند موجب ثمردهی و بهره‌برداری واقع شوند. پرسش اینجاست که اختلافات فی‌مابین تا چه اندازه باید بنیادین و اساسی باشد که حتی در دراز مدت مانع از بهبود مناسبات می‌شود؟ نکته مطایبه آمیزی می‌نماید که اختلافات بر سرچند جزیره کوچک و یا نحوه ترکیبات جمعیتی در یک جزیره و مسائلی از این دست باوجود دلایل متقنی که بهبود روابط را توجیه می‌کنند، حل نشده و چندین بار دو کشور را به آستانه صرف‌تمامی منابع ملی و تقبل هزینه‌های بزرگ (جنگ تام) سوق داده است. در تداوم مواضع انفعالی و کمابیش مظلومانه یونان در قبال مسائل مختلف با ترکیه، رگه‌های هراس از یک قدرت یابی منطقه‌ای، که هر از چندگاه ممکن است مستقل از ترتیبات بین‌المللی وضع شده از سوی ابرقدرت‌ها عمل کند، آشکارا به چشم می‌آید. سیاست خارجی تهاجمی یا رفتارهای خشن ممکن الوقوع در سطح خارجی، یکی از نتایج و برآیندهای عدم تکامل لازم یک واحد ملی و یا گویای آن است که میراث‌های خصلتاً اشرافی و عموماً فرهنگی در سنت ملت - کشورهای ما (در غرب اروپا و انگلستان) که در هنگام ضرورت، نرمش‌های لازم برای یک دولت را بدان الهام می‌کند، در اندیشه خلق دولت ملی در کشور ترکیه به خوبی وارد نشده است. در این معنا، قدرت یابی منطقه‌ای

- ۴۲- حاکان کیسلال، «ترکیه: نقش‌های جدید پس از دوران جنگ سرد»، ترجمه باقری پور، دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، ش ۱۲۶، (خرداد ۱۳۷۸)، ص ۷۳.
- 43- Rouleau, **op.cit.**, p. 70.
- ۴۴- اشپیگل، به نقل از صفحه اول، ش ۴۳، (۱۳۷۶)، صص. ۵۰-۵۲.
- 45- Vernon Bogdanor, **The Blackwell Encyclopaedia of Political Science** (1991), p. 584.
- ۴۶- «اصغر جعفری ولدانی» به خوبی عملکردها و فحواوی فاشیستی - امپریالیستی در سیاست خارجی ترکیه نسبت به عراق را باز نمایی می‌کند. ر. ک. به :
«چشداشت‌های ترکیه به شمال عراق»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۹۵-۹۶، (مرداد و شهریور ۱۳۷۴)، قسمت اول، صص. ۵۰-۵۱.
- 47- Morton I. Abramowitz, "Dateline Ankara: Turkey after Ozal", **Foreign Policy**, (Summer, 93), pp. 174-75.
- 48- Sakallioğlu, **op.cit.**, p.156.
- 49- Sami Zubaida, "Turkish Islam and National Identity", **Middle East Report**, (April - June 96), p. 10.
- 50- Harold Lasswell, "The Garrison State, Hypothesis Today", In Huntington (ed.), **Changing Patterns of Military Politics**, (Newyork: Free Press, 1962).
- 51- Rouleau, **op.cit.**, p. 70.
- 52- Ayse Kdioglu, "The Paradox of Turkish Nationalism and the Construction of Official Identity," **Middle East Studies**, Vol. 32, No. 2. (April, 90) pp. 190-92.
- ۵۳- ببینید: اریکان و آزمونی سخت، اکسپرس، ۱۹۲۷۶، به نقل از ص ۱، ش ۴۷، (اسفند ۷۵)، ص ۶۵.
- 54- Mahmut Bali Aykan, **The Nature of Deviation from the Kemalist Heritage**, (Newyork: Vantge Press, 1994), Chaps. 1 & 2.
- ۵۵- ببینید: سید جواد طاهایی، ترکیه مدرن: به سوی بحران در سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک، (بهار ۱۳۷۶)، فصل سوم.
- ۵۶- رمضان الطافی، «ریشه یابی روابط متقابل ترکیه و اسرائیل»، روزنامه جمهوری اسلامی (اول شهریور ۱۳۷۶).
- 18- **Ibid.**
- 19- Ahmad, **op.cit.**, p.4.
- 20- Burhan Belge, "Modern Turkey", **Middle Eastern Affairs** (N.Y) Vol. 10, 195, p. 59.
- 21- **Ibid.**
- ۲۲- چارچوب اصلی بحث مراحل تکمیل دولت مدرن در ترکیه از اثر زیر برگزیده شده است:
- Daabla, **op.cit.**, pp. 20-33.
- 23- Eric Rouleau, "Turkey Beyond Atatürk", **Foreign Policy**, (Summer, 1996), pp. 70-71.
- 24- Harry N. Howard, **Turkey, the Straits & U.S. Policy**, (Baltimore & London: John Hopkins Univeristy. Press, 1974), p. 208.
- 25- C. H. Dodd, **Democracy and Development in Turkey**, (University of Hull Press, 1979), p. 13.
- 26- Turkey (MERI Report), **Middle East Research Institute**, (University of pennsylvania, Groom Helm 1985), pp. 37-8.
- 27- Dodd, **op.cit.**, pp. 13-14.
- 28- Daabla, **op.cit.**, pp. 73-4.
- 29- **Ibid.**, p. 74.
- 30- Dodd, **op.cit.**, p. 14.
- 31- **Ibid.**, p. 13.
- 32- **Ibid.**
- 33- Daabla, **op.cit.**, pp. 72-3.
- 34- Umit Cizre Sakalhoglu, "Parameters and Strategies in Islam - State Interaction in Republic Turkey", **Middle East Journal**, Vol. 28, p. 236.
- 35- Dodd, **op.cit.**, p. 14.
- 36- MERI Report, **op.cit.** p. 14.
- 37- Dodd, **op.cit.**, p. 16.
- 38- **Ibid.**
- 39- Rouleau, **op.cit.**, p. 71.
- 40- Sencer Ayata, "Patronage & State: The Politicization Turkey", **Middle East Journal**, Vol. 50, No. 1, (Winter, 1996), pp. 55-8.
- 41- **Ibid.**, p. 59.